یا خدا بخش جملہ جرم و گناہ + برکت خواجۂ عبید اللہ رحمہما اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین

توفیقیہ شریف

تصنیف لطیف

شیخ المشائخ سراج الواصلین فخر
العاشقین سند الکاملین محبوب اللہ
خواجۂ خواجگان حضرت خواجہ
حافظ محمد خدا بخش صاحب ملتانی ثم خیرپوری
رضی اللہ تعالیٰ عنہ

آستانہ عالیہ و خانقاہ معلی خیرپور شریف ٹامیوالی

الٰہی تابہ ابد آستان یار رہے
یہ آسرا ہے غریبوں کا برقرار رہے



[illegible]

بر مسئلہ وحدت الوجود

مصنّفہ

حضرت الشیخ شیخ المشائخ محبّ المساکین فخر العاشقین حضور

محبوب اللہ مولنا المولوی خواجہ حافظ محمد خدا بخش ملتانی ثم الخیرپوری

رضی اللہ تعالیٰ عنہ ثم ارضاہ

با خدا بخشش جملہ جرم و گناہ : برکت خواجہ عبید اللہ

ملکیت محمد عبد الاعلیٰ عفی عنہ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العلمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله
واصحابه اجمعين اما بعد معلوم باد که اکثر مشائخ عظام وعلمائے کرام
قائلین بوحدت وجود رضوان الله تعالے علیهم اجمعین نیز مانند
که غیر حق تعالے را در دو جهان هیچ موجود نیست وحال آنکه
احکام شرعیه مثل عابد بودن ومعبود بودن وساجد بودن
ومسجود بودن وقصاص قتل وزخم گرفتن یکے از دیگری را
وغیره تکالیف شرعیه خبر میدهند یعنی از ایشان مفهوم میشود که غیر
حق تعالے موجودات هستند که خلق عابد است وحق تعالے
معبود است وخلق ساجد است وحق تعالے را مسجود است ونیز از
یکدیگر قصاص میگیرند ودیگر معامله با یک دیگر میکنند پس معلوم
شد که موجودات غیر حق تعالے هستند وغیر یکدیگر نیز هستند
ومخالفت شرع قبیح است ومخالفت فرمودهٔ علمائے عظام ومشائخ کرام
قائلین بوحدت وجود نیز قبیح است زیرا که مشائخ عظام را آنچه
رسیده از حضرت مرشد خود رسیده است وایشان را از حضرت مرشد
خود تا از جناب نبی علیه الصلوة والسلام سینه بسینه ایشان را رسیده است

وشریعت نیز اقوال وافعال آنحضرت علیه الصلوة والسلام ثابت شده است
پس توفیق میان این هر دو مشکل است برای دفع کردن این مشکل میگوید
فقیر مسکین ملا الٰهی بخش ملتانی از حضرت مرشد کامل محب الله بالکمال
محبوب الله المتعال حضرت حافظ محمد جمال ملتانی نور الله مرقده وآنحضرت از مرشد
خود محب الصمد ومحبوب الاحد حضرت خواجه حافظ نور محمد رضی الله تعالے عنه
ارضاه ساکن موضع مهاران وآنحضرت را از مرشد خود متمم الکاملین زبدة
الواصلین مقتدائی اهل عرفان محب النبی حضرت غریب نواز مولانا مولوی
فخر الدین دهلوی طیب الله ثراه وجعل الجنة مثواه رضی الله تعالی عنهم
وارضاهم رسیده است بطریق ترجمان ارقام نموده میشود وبالله التوفیق
باید دانست که اکثر مشائخ علماء عظام ومشائخ کرام چون حضرت شیخ
محی الدین محمد بن علی عربی وحضرت شیخ صدر الدین شارح فصوص الحکم و
حضرت شیخ مولوی عبد الرحمن جامی وحضرت خواجه نظام الدین گنجوی و
حضرت مولوی جلال الدین رومی صاحب مثنوی وحضرت شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی
حضرت شیخ فرید الدین عطار وحضرت شیخ خواجه حافظ که اسم مبارک اوشان
مولانا شمس الدین است وحضرت امیر خسرو است رحمهم الله تعالی علیهم الرحمة

والرضوان ودیگر علماء صوفیه علیهم الرحمة والرضوان میفرمایند که غیر حق تعالی
شانه در وجود جهان هیچ چیزی نیست وحجج ودلائل برین اقوال
حجو آیات کریمها واحادیث حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم
آورده وفرموده اذا الدلائل الدالة علی وحدة الوجود کثیرة
اما من القرآن دلائل فقوله تعالی ولله المشرق والمغرب فاینما
تولوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم وقوله تعالی
واعلموا ان الله یحول بین المرء وقلبه وقوله تعالی
ونحن اقرب الیه من حبل الورید وهو معکم
اینما کنتم ونحن اقرب الیه منکم ولکن
لا تبصرون ان الذین یبایعونك انما یبایعون
الله ید الله فوق ایدیهم هو الاول والآخر
والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم
سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی
یتبین لهم انه الحق وکل شیء هالك
الا وجهه واذا سألك عبادی عنی فانی قریب

اجیب دعوة الداع اذا دعان وما رمیت اذ رمیت
ولکن الله رمی وکان الله بکل شیء
محیطا فلما قضی موسی الاجل وسار باهله
آنس من جانب الطور نارا قال لاهله امکثوا
انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بخبر او
جذوة من النار لعلکم تصطلون
فلما اتیها نودی من شاطئ الواد الایمن
فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یموسی
انی انا الله رب العالمین وهل اتیك حدیث
موسی اذ رأ نارا فقال لاهله امکثوا انی
آنست نارا لعلی آتیکم منها بقبس او
اجد علی النار هدی فلما اتیها نودی
یموسی انی انا ربك فاخلع نعلیك
انك بالواد المقدس طوی در تفسیر حسینی معنی
کریمه چنین مرقوم است نعلین بیفکن یعنی فارغ دل از فکر خود کن فکر دو ناواز م

بنگر معنی این آیهٔ کریمه کل یوم هو فی شأن در تفسیر
حسینی چنین مرقوم است هر وقت او در ساختن کاری است دعا و اجابت
کند و سائلی را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و غمگینی را
شاد گرداند و بیماری را صحیح سازد و گروهی را بیامرزد و تمام شد
نقل معنی این آیه از تفسیر حسینی کاتب الحروف میگوید از تفسیر حسینی
معلوم شد مراد از یوم وقت است و حق سبحانه و تعالی در هر وقت متجلی است
و تجلی را تکرار نیست و هر تجلی متجدد میشود یعنی هر وقت ظهور حق تعالی
نو نو می شود و نیز معلوم شد که مراد از شأن کار است و مراد از کار تجلی است
چون هر تجلی متجدد میشود تجلی ثانی یا مثل تجلی اولست یا مثل او نیست
پس اگر تجلی لاحق مثل تجلی سابق است متجدد نیست برگفته او اعتبار
نباید کرد غمگین را شاد گردانیدن تجلی است و بیمار را صحت دادن تجلی است
یعنی هر وقت ظهور حق تعالی نو نو می شود معنی آیات مذکوره نقل از تفسیر حسینی
است ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا
فثم وجه الله یعنی اگر قصد آن داری تا حق بیند کیش
بگذاری بیت وجه حق کان بود حقیقت او + باشد آن جا بسوی او کن رو

بی هیچ جا را گرد استثناء + پس بود عین حق عیان همه جا + عارف
حق شناس باید + که بهر سو نگه دریده گشاید + بیند انجا جمال حق پیدا
نگسلد از جمال حق قطعاً کاتب الحروف میگوید که معنی نگسلد از جمال حق این است
هر جا که بنظر چشم بیند گوید که ذات مقدس متجلی است باین صورت پس هرگز
از ذات مقدس غافل نشود و خود را گوید بیت من نیستم والله یاران من نیستم
جان جانم سر سرم تن نیستم ؛؛ من نمیگویم انا الحق یار میگوید بگو ؛؛ چون
نگویم چون مرا دلدار میگوید بگو ؛؛ آنچه نتوان گفت اندر صومعه با زاهدان
من نمیگویم هم آن یار میگوید بگو ؛؛ آفرینها بر انا ربی انا ؛؛ این انا
تحقیق شد بعد از فنا + این انا هم بود در سرای فضول +
ز اتحاد نور نه از راه حلول ؛؛ وانچه گفته شد که ذات مقدس متجلی است
باین صورت این صورت را وجود در علم هست در خارج از علم وجود نیست وانچه
در علم موجود است آن موجود است آن موجود در عالم مثال است وانچه موجود در عالم
مثال است ذات مقدس است پس صورت غیر نشد فهو الظاهر لذاته فی ذاته بذاته
بیت چشم دل چون باز شد محبوب را در خویش یافت ؛؛ عین دریا گشت
چون بیدار شد چشم حباب ؛؛ و معنی این آیه کریمه نحن اقرب الیه

مِن حَبْلِ الوَرِیدِ در تفسیر حسینی آمده است بیت قرب نه بالا و پستی رفتن است

قرب حق از قید هستی رستن است ٭ کاتب الحروف میگوید پس چون هستی خود در

فکر سالک نماند حق تعالی در فکر او ماند و حبل ورید شد قرب جزئیه است و اینجا جزئیه

نیست یعنی حق تعالی را قرب جزئیه نیست عین است پس علام جزئیه را تعبیر با قرب

فرموده که مراد از قید هستی رستن است و دیگر هیچ قرب نیست و این هستی

سالک وهمی است یعنی در وهم سالک است که من موجود خارجی ام این وهم او

غلط است این وجود سالک وهمی است وجود خارجی حقیقی محض ذات مقدس او

هست سالک را هستی حقیقی نیست هستی حقیقی نیست چنانچه فرموده بیت قرب نی

بالا و پستی رفتن است ٭ قرب حق از قید هستی رستن است ٭ یعنی چونکه

سالک از قید هستی خود رسته نمیشود از حق تعالی بعید بود هر وقت که از قید

هستی خود رسته شد قرب حق تعالی حاصل گردید کلام کاتب الحروف تمام شد

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ

بدانید هر آینه خدا تعالی حایل میشود در میان مرد و دل او

در تفسیر حسینی چنین است بدرستی که خدای تعالی جدا کند میان مرد و دل او

و در تفسیر کاتب الحروف گوید یعنی حق تعالی حایل میشود میان مرد و دل او

در تفسیر حسینی است که در کشف الاسرار فرموده که علما دل را یابند لیکن کانه

که را به دل

لَهُ قلب اشارة بدان است و عشر فا را که کند يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ

حایل میشود میان مرد

قلبه عبارت از آنست در بدایت از دل ناچار است و در نهایت حجاب دلدار

است بیت دیروز که می دیدمش اندر دل خویش ٭ دل نیز حجاب بود برداشت

ز پیش ٭ تمام شد کلام تفسیر حسینی کاتب الحروف میگوید بعضی میگویند

مکان عقل دماغ است اگر دماغ را خلل می افتد عقل خوب نمی فهمد و بعضی میگویند

مکان عقل قلب است اگر قلب حاضر نمیشود عقل خوب نمی فهمد و اسرار

الهی قلب نمی یابد چنانچه صاحب مثنوی علیه الرحمة والغفران فرموده است بیت

عقل با را ادریس سودا چه کار ٭ کور مادرزاد را سرمه چه کار ٭ و چون سالک

فانی فی الله میشود و اسرار الهی برو عیان میشود عقل گم میشود و ذات حق سبحانه

و تعالی باقی ماند و وجود وهمی که مفهوم عقل بود معدوم میشود چنانچه در

کشف الاسرار فرموده عشر فا را که کند معنی يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ

حایل میشود میان مرد

وَقَلْبِهِ متحقق شد پس هیچ بجز ذات حق سبحانه و تعالی نماند معنی این آیه

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ

بر آینه آنانکه بیعت کردند بتو جز آنکه بیعت کردند بخدا دست خدا

فَوْقَ أَيْدِيهِمْ معنی این آیه در تفسیر آنست بدرستی آنانکه

بیعت کرده اند با تو جز این نیست که بیعت کرده اند با خدای تعالی چنانچه در بدایت

بزرگی فرموده ست بیت خود آید عیان گر بفهمد فضول + نهان
چون سکندر بوضع رسول + و صحابه که وقت بیعت دست بمغمبر علیه
الصلوة السلام میگرفتند ید الله بالای دست ایشان بود تمام
شد کلام تفسیر حسینی کاتب الحروف میگوید حق تعالی دست بمغمبر
دست خود فرموده در مثنوی شریف ست بیت دست گیر ای دست
تو دست خدا + دست ده ما را وزین غم کن جدا تمام کلام کاتب الحروف
میگوید هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ
وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و معنی این آیه در تفسیر حسینی
اول ست در عین آخریت و آخر ست در عین اولیت و ظاهر ست در عین باطنیت
و باطن ست در عین ظاهریت حضرت شیخ ابو سعید فرموده بیت اولی
و هم در اول آخری + باطنی و هم در آن دم ظاهری
بیت تو محیطی بر همه اندر صفات + وز همه پاکی و مستغنی بذات
اول و آخر نزد علم او متساوی ست ظاهر و باطن به نسبت ذاتش یکسانست
تمام شد کلام تفسیر حسینی کاتب الحروف میگوید این آیه کریمه ست
قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا
گفت سلیمان ای جماعت اعیان کدام یک از شما آرد مرا تخت او را

قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ
أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ
وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ قَالَ الَّذِي
عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ
يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا
عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي حضرت سلیمان علیه السلام
فرموده تخت بلقیس نزد وی حاضر شد تخت بلقیس با وجود
آنکه مسافت بعید بود آن اهل الله که حق سبحانه و تعالی او را علم کتاب
عطا کرده بود گفت که من تخت بلقیس حاضر کنم پیش از آنکه چشم
زدن باشد چون آنچه در مسافت طویل و زمان طویل حاصل شود در لحظه
بوجود شد چنانچه در شب معراج هنوز آب وضو جاری بود درین لحظه
شد آنچه در زمان طویل باشد پس آنچه نزد عقل محال باشد نزد الله تعالی
آسان ست که دراز را کوتاه کند و کوتاه را که قدر لحظه یا اقل از لحظه
شد آنرا آن قدر وسعت دهد که آنچه در زمان دراز گنجد در اقل از

گنجایش وی قادر است پس نزد حق تعالی نه ازل است نه ابد ازل و
ابد مساوی اند چنانچه در قرآن مجید که کلام ازلی است اخبار واقعات
در ابد بوقوع آمده است در ازل چنان حق تعالی بیان فرموده بالفعل
آن واقعات بوقوع آمده اند چنانچه الست ازل در گوش ما [illegible]
شود چنانچه شیخ سعدی رحمت الله علیه فرموده بیت
الست ازل همچنان شان بگوش [illegible] و قالوا بلی در خروش
پس ازل نزد اهل الله حاصل است حق تعالی انچنین در ازلی را اقل از لمحه
گشته قادر است و خالق عالم که قادر است که اقل از لمحه را این
قدر وسعت داده است که چندین ماضی و حال و استقبال را گنجایش
داده است و آسمان و زمین و جمادات و نباتات و حیوانات و رعد و
برق و صاعقه و غیر ذلک گنجایند است پس سالک را باید
ملاحظه کند نزد حق تعالی ماضی و حال و استقبال هیچ نیست
هر چه هست نزد حق تعالی و نزد عارفان [illegible] حق تعالی همه جا حاضر
و معنی این آیه وهو معکم اینما کنتم
در تفسیر حسینی اینست این معیت بعقل ما مفهوم نمیگردد بلکه بذوق

[illegible]ف دریابند که مراد از قید هستی رستن است و این بر[illegible]
[illegible]صل بذوق میسر شود تمام شد کلام تفسیر حسینی کاتب الحروف
[illegible]گوید از کلام تفسیر حسینی مفهوم میشود که مراد از معیت
[illegible]ت چنانچه مولوی جامی در تحفه فرموده بیت رستن از این بر[illegible]
[illegible]هر جان نیست با بی [illegible] نه امکان نیست با چنانچه دیگر بزرگی
[illegible]فرموده بیت و هو معکم زاین معیت حق چه خوش است یعنی [illegible]
[illegible]به ممکن جلوه است با کل [illegible] چه گفت ای
[illegible]سیری یار بیچ ما و شما است ای فی الحال حق تعالی با ما و شما
[illegible]ست یعنی ما و شما هیچ نیست همه حق تعالی است کاتب الحروف را
در فهم قاصر و فهم کنند این معنی می آید یعنی انکه ازل و ابد نزد [illegible]
او است مساوی است و مفهم کننده اینست که در قرآن مجید
واقع است وَاِذَا لَقُوا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا قَالُوْا اٰمَنَّا
وَاِذَا خَلَوْا اِلٰی شَیٰطِیْنِهِمْ قَالُوْا اِنَّا مَعَکُمْ
اِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُوْنَ در این آیه شریف بیان [illegible]
[illegible] با اصحاب کبار که در وقت حضرت رسول الله صلی الله [illegible]

بوقوع می آید و دیگر واقعات چنانچه قتل داؤد جالوت را و غرق شدن
فرعون و وفات زوج حضرت موسی علیه السلام قبطی را و غیر ذلک که در قرآن
مجید اخبار از انها واقع است و قرآن مجید کلام ازلی است حق سبحانه
و تعالی در ازل خبر داده است آنچه در ابد ظاهر است در ازل خبر داده است
باین طور خبر داده چنانچه در فهم می آید که این الکنون بوقوع آمده الله
و حضرت شیخ سعدی مصلح الدین علیه الرحمة فرموده بیت
الست ازل همچنان شان بگوش + بفریاد قالوا بلی در خروش +
پس کلام ازل چون بگوش اهل الله الکنون است پس آنچه در ازل واقع
است در ابد واقع است ازل ابد است و ابد ازل است ازل و ابد نیز در علم
او متساوی است اول آخر است و آخر اول در تفسیر حسینی نقل از
حضرت ابو سعید خراز قوم است که اول و آخر نزد علم او متساوی است کاتب
الحروف همی گوید متساوی آنرا گویند چون ازین دو یکی یافته شود
دیگر نیز یافته شود چنانچه انسان و ناطق متساوی اند در هر جا که انسان
یافته میشود ناطق نیز یافته میشود و هر جا که ناطق یافته شود انسان نیز
یافته شود پس چون اول و آخر در علم حق تعالی متساوی شد در اول که آخر یافته

در ابد نیز یافته میشود در ابد ازل یافته میشود در ازل ابد یافته
دیگر که ازل است و نه ابد نزد حق تعالی زیرا که ازل ابد و زمان و مکان
[illegible] اند مثل دیگر مخلوقات چنانچه در آیه کریمه واقع است ذلکم
الله ربکم لا اله الا هو خالق کل شیء
فاعبدوه و هو علی کل شیء وکیل
[illegible] پرستش کنید او را و او بر هر چیز کارساز است
[illegible] چون خالق کل شیء است ازل و ابد و زمان و مکان نیز یافته شد
[illegible] آنرا گویند که موجود بعد عدم باشد و در عدم زمان و مکان و ازل
[illegible] نزد حق تعالی همه اشیاء حاضر است و حق تعالی همه اشیا را ناظر
[illegible] بمعنی بالعلم و دیگر عنه است پس نسبت حق تعالی نباید گفت که سابق
[illegible] بود که اکنون نیست یا در مستقبل چنان خواهد بود که الحال نیست تعالی
[illegible] ذلک علوا کبیرا و حضرت شیخ عبد الحق دهلوی در شرح
مشکوة در بیان معنی این حدیث مبارک که عن ابن عباس عن النبی صلی
الله علیه و سلم قال اخذ الله المیثاق من ظهر آدم
بنعمان فاخرج من صلبه کل ذریة ذرأها
[illegible] ثم کلمهم قبلا قال الست

ازل و ابد [illegible]
و مانند گفته شد
آن هم یافته شد
[illegible] ازل
[illegible] ابد [illegible]

بربکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین
پروردگار شما گفتند آری گواه شدیم این [که نگویید] روز قیامت هر آینه ما ازین توحید غافل بودیم

گفت آیا نیستیم پروردگار شما گفتند آری گواه شدیم این شاهد
گرفتن برای اقرار الست که نگویید روز قیامت هر آینه ما ازین توحید
غافل بودیم فسر موده عارفان گویند این یاد دادن عهد الست
برای غافلان و بی خبران بود والا هوشمندان پیدا از اول هنوز نگر
آن سوال و جواب میشنوند بیت الست ازل هم چنان شان بگوش +
بفریاد قالوا بلی در خروش + و معنی این آیة کریمه که در حدیث شریف
مذکورست و در تفسیر حسینی چنین مرقومست حق تعالی ربوبیت خود بر
ایشان ظاهر کرد و ذریه قبول نمود و گفتند گواه شدیم بر اقرار
خود و گفتند چون ذریه بلی گفت حق تعالی سبحانه و تعالی ملائکه را
گفت گواه باشید گفتند شهدنا و سدی فرموده که این خبریست
که حق سبحانه و تعالی از خود و از فرشتگان خبر میدهد که ما بر اقرار ذریه
گواه شدیم تا نگویند در روز قیامت که بودیم بیخبر که ما بودیم ازین اقرار
بی خبران ای درویش این آیة مذکوره عهد الست با بیخبران سر کوچه

اقرار الست

غفلت را تنبیه سازد والا هوشمند آگاه بیدار در آن ازان جواب سوال غافل نیستند
بیت الست ازل همچنان شان بگوش + بفریاد قالوا بلی در خروش +
در نفحات مذکورست که علی سهل اصفهانی را قدس الله سره العزیز گفتند که روز
بلی سو یاد داری گفت چون ندارم گویی که دی بود شیخ الاسلام خواجه عبد الله
انصاری رفع الله تعالی روحه فرموده که درین سخن نقص است که صوفی را دی و فردا
چه بود آن روز هنوز شب در میان نیامده و صوفی در همان روز است بیت روز امروز
است ای صوفی وشان + کی بود از دی و از فردا نشان + آنکه از حق نیست
غافل منفس است + ماضی و مستقبل حال است و لبس + از حسین منصور منقول است
که معنی طلب و مجیب نهایت نازک است هم خود الست گوید و هم خود بلی کند
صحیح اکنون نیست یا در مستقبل چنان خواهد بود که الحال نیست
حق تعالی عن ذلک علوا کبیرا نزد حق تعالی ماضی و حال و مستقبل نیست
و آن اهل الله که فنا فی الله حاصلست و محویت در ذات مقدس حاصلست
نزد ایشان نیز اول و آخر متساوی اند چنانچه شیخ سعید علیه الرحمة و الغفران
فرموده بیت الست ازل همچنان شان بگوش + بفریاد قالوا بلی در خروش +
کاتب الحروف میگوید چون ازل و ابد و ماضی و حال و استقبال نزد حق تعالی

نیست حالت منتظره در حق تعالی نباشد چنانچه در کلام نفسی تقدیم و تاخیر و

وصوت هیچ نیست و مثال کلام نفسی اینست که زید و عمرو خصوم

و قضیه میکنند در عین خصومت در ذهن زید دفع می آید که عمرو را این چنین باید گفت

اول بار چنین باید گفت و بعضی بخشونت و بعضی بنرمی باید گفت

این فکر در ذهن زید دفعة آمد و تقدیم و تاخیر چون در ظهور آمد لابد

تقدیم و تاخیر باشد موافق آنچه در ذهن دفعة آمده بود آنچه علم حق

تعالی تقدیم و تاخیر و ماضی و مستقبال است همان طور در ظهور

تقدیم و تاخیر و ماضی و مستقبال باشد باید دانست که در علم حق تعالی دفعة بود

بر تفسیر نیست در ظهور به تدریج تقدیم شد بر این معنی این آیه کریمه سنریهم

آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم در تفسیر حسینی

ست زود باشد که بنمائیم ایشان را نشانهای قدرت خود در کنارهای جهان

ودر نفسهای ایشان تمام شد کلام تفسیر حسینی کاتب الحروف میگوید

قدرت حق تعالی که لازم ذات حق تعالی است در کنارهای جهان ودر نفسهای

ایشان نمایان شد زیرا که صفت موصوف نمی باشد معنی زود باشد اینست

که اکنون در وهم غلط افتاده اند بزودی از وهم غلط خلاصی یافته بنور یقین معلوم

ایشان شود که همه اوست چنانچه بزرگی فرموده بیت ظن ابرو بمن کهمن جمله منم

من تو بودم تو منی دانستم و معنی این آیه کل شیء هالک

الا وجهه در تفسیر حسینی اینست که موجود حقیقی نیست الا حق تعالی پس

منقطع ست و خلائق مرتفع و خلائق فانی و حق تعالی باقی ست و هالک

نفرموده تا معلوم شود که وجود همه اشیا امروز هالک ست و شاید این حال

بنزد اهل حجاب ست یوم یرونه بعیدا و نریه قریبا

تمام شد کلام تفسیر حسینی اما من اقواله صلی الله علیه

وسلم اصدق کلمة قالتها العرب

کلمة لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل

و در مثنوی ست کل شیء ما سوی الله باطل ان فضل الله غیم هاطل

یعنی این باشد تحقیق فضل حق تعالی ابر بسیار بارنده و قوله صلی الله علیه وسلم

ان احدکم اذا قام الی الصلوة فانما یناجی

ربه فان ربه بینه وبین قبلته قوله علیه السلام

قال الله تعالی لا یزال عبدی یتقرب بالنوافل

حتی احببته فاذا احببته کنت سمعه

الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويده
الذي يبطش به وقوله صلى الله عليه وسلم إن الله يقول
مرضت فلم تعدني مريض شدم پس مريض پرسی نکردی
مرا وروی الترمذی فی حدیث طویل والذی نفس محمد بیده
لو انکم دلیتم بحبل على الأرض لهبط
على الله ثم قرأ هو الأول والآخر و
الظاهر والباطن وهو بكل شيء عليم
معنی این حدیث است دلیتم یعنی آویخته شوید شما رسن از زمین البته
فرو آید بر حق تعالی وفی الحدیث الاخر کان الله ولم یکن
معه شيء ... از حضرت جنید بغدادی رضی الله تعالی
عنه شيء الآن كما كان کاتب الحروف میگوید پس از این
شد حکم لم یکن معه شيء الکون نیز هست الی غیر ذلک من الاحادیث
واما اقوال العارفين بالله الدالة على وحدة
الوجود فاکثر چنانچه حضرت مولوی جامی علیه الرحمة
فرموده مصرع بخدا غیر خدا در دو جهان چیزی نیست

مرضت

حسبی

حضرت شیخ فرید الدین عطار قدس الله سره العزیز فرموده بیت
...ت بگذر که جلوه دادار + متجلی است از در و دیوار + آنجناب
...رب الیک به آمده است + دور افتاده تو از ... + او به ...
...ستاده چو شمع + سر فرو برده چون نرگس وار + ... ز نور ...
...تی در دو چشم ... + شاهد لا اله الا الله + برده ...
...خار + ومعنی این لا اله الا الله لیس شيء موجود
الا الله ترا حاصل شود دیگر بزرگی فرموده بیت آن شعله که شد بهر طور
...فت موسی + تا بنده بهر ره گذر است به بیند + در هر ذره عیان است
...رخ یار به بیند + وای آنکه ... مظهر ... نه بیند + شعله
...ند جلوه معشوق از هر سو + در قامت چه بلند گاه بازار به بیند + حضرت
خواجه حافظ علیه الرحمة فرموده بیت دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما
چیست یاران طریقت بعد ازین تدبیر ما + ما مریدان رو بسوی کعبه چون آریم
چون + رو بسوی خانه خمار دارد پیر ما + مراد از مسجد فهمیدن غیر حق تعالی
مراد از میخانه فهمیدن وحدت وجود است و مراد از کعبه فهمیدن غیر حق ...
مراد از خانه خمار فهمیدن وحدت وجود است بزرگی فرموده بیت در کعبه

اگر دل سوی غیرست ترا + طاعت همه فسق و کعبه دیرست

دل بحق هست و ساکن میکده + خوش باش که عاقبت بخیرست

مولوی خواجه حافظ منکران وحدت وجود را میگوید بیت سخن ...

... که خطاست + سخن شناس نه دلبرا خطا اینجاست که این ...

میگوید یعنی سخن وحدت وجود که از اهل حکم است تو منکر مباش و گرنه خطا ...

ايها الطالب ان اردت الوصول الى الله ف...

متابعة النبي عليه الصلوة والسلام

اقوالا وافعالا وظاهرا وباطنا

افعل مراقبة وحدة الوجود ثانيا

منکران وحدت وجود را استدلال عقلی است و میگویند که این ...

عجیب که مشهود خاص و عام اند و ساجد بودن و مسجود بودن و عا...

و معبود بودن و حاکم بودن و محکوم بودن و قصاص کردن ...

النفس بالنفس والعين بالعين و زجر استا...

بشاگردان و ظلم کردن ظالمان بر مظلومان و وعده ثواب و وعید

و ملامت کردن یکی دیگری را و دشنام دادن دیگری را و قتل کردن یکی دیگ...

و دیگری میگوید فلان دشمن من است او را سخت قید کنید و ضرب شدید کنید

تا زخم او را بسیار شود تا از دشمنی من دور شود فلان دیگر در قید است او را زود

نجات ... او را از قید خلاص کنید تا او را زحمت بسیار نرسد تا او را محبت من زیاد

شود و بهشت دیگر و دوزخ دیگر است لوح دیگر است و قلم دیگر است یکی دعا و خیر میکند

دیگری را و دعا بد میکند دیگری را و یکی دیگری را از زهر میرساند و خیری میطلبد و یکی دیگری را

میگوید فلان خیر از فلان غضب نکن یکی شیئی خوب باشد و یکی بد باشد

و غیر ذلک این همه مشعر و خبر دهنده بودن هستند و تمامی تکالیف

غیریه متعدد بودن اند این همه امور مذکوره بر دو بودن دلالت میکند

یعنی وحدت وجود نیست حق تعالی دیگر است و خلق دیگر است و این استدلال

عقلی است و استدلال عقلی منکران وحدت وجود را بمثال عقلی

دفع کرده میشود و حق تعالی فرموده و يضرب الله الامثال

للناس یعنی بیان میکند حق تعالی مثال را تا مردمان معقولات

محسوسات فهم کنند لیکن مثال آوردن مقصود زود مفهوم شود مضمون استدلال

عقلی منکران وحدت وجود آنست که با وجود وحدت ذات ظالم و مظلوم و رنج

رسانیدن و رنج رسانیده شدن ورا رسانیدن ورا رسیده شدن و قصاص

وزخم و قتل و قصاص کرده شده و امر کننده و امر کرده شده و عباد
کننده و عبادت کرده شده و غیر ذلک من الامور شرعیه یکی نخواهد بود
پس عابد موجود حقیقی خواهد بود و معبود نیز موجود حقیقی خواهد بود و رنج
رساننده موجود حقیقی خواهد بود و رنج رسانیده شده نیز موجود حقیقی خواهد
بود و خلق نیز موجود حقیقی خواهد بود و در حدیث قدسی واقع است
أنا عند ظن عبدي بي موافق این حدیث
قدسی حق تعالی را این طایفه منکران وحدت وجود موافق ظن ایشان
معالله است و مثال عقلی در دفع این استدلال ایشان مثلاً زید
هر دو پای خود یکجا تا ساق محکم بست تا نهایت پابها را درد شد این رنج
رساننده و رنج رسیده شده یکیست و بعد آن بستگی پابها را دفع کرد
تا راحت بسیار شد پس راحت رساننده و راحت رسیده شده یکیست و بدست راست
دست چپ را زخم کرد و انگشت دست چپ قطع کرد باز بدست چپ قصاص زخم شده را
زخم و قطع دست راست را کرد و در این قصاص کننده و زخم و قطع و قصاص کرده
یکیست و چون امر کرد خود را که پای خود را ببند و بستگی پای را دفع کن
و امر خود را فرمان برداری کرد امر کننده یکی و امر کرده شده یکی و فرمان بردار ام

نیز موجود

یکی است چون فرمان برداری کننده عابد شد و فرمان برداری کرده شده که امر کننده بود
معبود شد عابد یکی و معبود یکی شد گاهی مثلاً زید کاری میکند و خود را ملامت
میکند که این ظالم کار چرا کردی ملامت کننده و ملامت کرده شده یکی است
و علی هذا القیاس این مثال عقلی محض برای دفع کردن استدلال عقلی منکران
وحدت وجود است مثال حق تعالی نیست حق تعالی فرموده فلا تضربوا
لله الامثال ان الله یعلم وانتم لا تعلمون
وليس كمثله شيء وهو السميع البصير
و در مثنوی شریف است بیت ای برون از وهم و قال و قیل من
خاک بر فرق من و تمثیل من آگه بدان باید نیک ذوالنون و قایلین
وحدت وجود علیهم الرحمة والرضوان غیر نامند موجود حقیقی خارجی
محض حق تعالی است و خلق اعیان و در خارج از علم یعنی در عالم شهادت
معدوم است و در نفس الامر و در عالم مثال موجود است پس خلق در خارج
از علم یعنی در شهادت وجود وهمی دارد و صاحب فهم غلط کرده است وجود وهمی
را وجود خارجی فهم میکنند این فهم کردن غلط است و فهم غلط را فهم
صحیح را وجود در عالم ... است یعنی موجود در عالم شهادت و در عالم

مثال و در عالم ارواح هست همه اوست و بنا امور شرعیه و تغایر میان
عابد و معبود و رنج رسانند و رنج رساینده شده باعتبار اطلاق معبود
است و باعتبار قید تعین عابد است و تعین را وجود نفس الامر است
و تعین در خارج از علم است و در نفس الامر است بنابران است که بی فرض
فارض است و بغیر اعتبار معتبر است زیرا که تعین در علم حق تعالی موجود است
پس محتاج بفرض فارض نیست چون تعین را وجود در نفس الامر است
احکام و آثار تعین ظاهر در خارج است مطابق نفس الامر است چنانچه
دوستی و دشمنی را وجود خارج از ذهن نیست و احکام دوستی و دشمنی
در خارج از ذهن هست و احکام دوستی و دشمنی در خارج از ذهن ما هست
چون احکام و آثار تعین و در خارج از ذهن هست فهم غلط میکند و در وهم
می آید که این تعینات در خارج از ذهن موجود اند این وهم کردن غلط است
این وجود وهمی هم غلط است پس خلق که عبارت از ذات مع التعین است تعین را
وجود در خارج نیست پس خلق را نیز وجود خارجی نیست در وهم غلط می آید که خلق را
وجود خارجی هست بنابران خلق را وجود وهمی باشد و موافق حدیث قدسی انا
عند ظن عبدی بی ...

وجود علیه الرحمة والرضوان موافق اعتقاد ایشان با ایشان معامله است و انکه
گفتم احکام و آثار تعین در خارج از ذهن هست باین معنی است که تعین را
دخل در ظهور اثر است فی الحقیقة اثر کننده ذات مع التعین است چنانچه
زید تعین خوفناک ظاهر شد اثر خوف از ذات که آن تعین است ظاهر شد
محض از تعین ظاهر شدن است تعین را در اثر دخل است و خوفناک هم ذات
مع التعین است محض ذات بی تعین نیست و محض تعین نیز نیست ذات مع
التعین است و تعین را وجود در عالم مثال است و آنچه در عالم مثال است باید
دانست حق تعالی قادر است که اقل از لمحه را این قدر وسعت دهد که درو چندین
ماضی و چندین حال و چندین استقبال گنجد چنانچه زید میگوید دیروز چنین
کرده بودم این گفتن از ماضی خبر دهد و زید میگوید اکنون چنین میکنم
این گفتن از حال خبر میدهد و زید میگوید که فردا چنین خواهم کرد این گفتن
از استقبال خبر میدهد و اقل از لمحه را این قدر وسعت دادن نزد حق
تعالی آسان است و این وسعت دادن فی نفسه ممکن است چنانچه از کلام
دعاء حزب یمانی ممکن بودن این وسعت مفهوم میشود از کلام خواجه و کلام حزب یمانی
... حتی یکون لک منی وحدی ...

فی کل طرفة عین واقل من ذلک
مثل حمد جمیع الحامدین وتوحید
اصناف الموحدین والمخلصین وتقدیس
اجناس العارفین وثناء جمیع المصلین
والمصلین والمسبحین واقل از طرفة العین را امکان
این وسعت بود تا صاحب جرزبهانی علیه الرحمة امید عطا بجناب حق تعالی
عرض کرده و در دعا مذکور لفظ اجناس موحدین است بنا بر این آیه کریمه
تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض مست
محکم مفهوم میشود که هر رسول هم تا توحید و معرفت بود باعتبار فضیلت
بعض بر بعض اصناف موحدین و اجناس عارفین گفته میشود چنانچه در شب معراج
هنوز آب وضو جاری بود که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت رسول اکرام
علیه الصلوة والسلام را سیر کنانید و آن حضرت باز تشریف آورده بودند
آب وضو جاری بود و بیت کلام که بی آلت آمد شنید + القا یکه او دیدنی
بود و دید + و دید آنچه عرض کرد آنچه کردنی بود و حق تعالی قبول کرده و سر ای
کلام بی آلت شنیدن نوشته میشود که اگر کسی هر دو گوش خود را برو

انگشت محکم نبند کند آواز او را شنیده میشود این آواز را آواز سرمدی گو
این آواز سرمدی بی آلت شنیدن میشود اهل الله باین آواز همیشه مشغول
میباشند و این آواز او شنا ز لذت بسیار می آید چنانچه مولوی جامی علیه
الرحمة والرضوان فرموده بیت نیست در افسردگان ذوق سماع
ورنه عالم را گرفت است این سرود + آواز بربط که شنیده میشود + (یعنی آواز سرمدی)
باسباب و آلات ظاهر میشود + و این صوت سرمدی بی اسباب و بی آلت
است و سوراخ گوش را اهل الله بدو انگشت محکم میکنند و بعده
انگشت بیرون می آرند و پنبه در گوش محکم میکنند تا صوت سرمدی
شنیده میشود و بعد دو سه روز روغن تخم کدو در هر گوش می اندازند تا
خشکی در دماغ نشود باز روغن را همون وقت بیرون از گوش میکند
باز پنبه در سوراخ محکم میکنند چنین مداومت میکنند که بی بلا
پنبه آواز او شان را مسموع میشود و در رفتن و نشستن و خفتن و هر
کار که مشغول شوند یا گفتگو کنند آن صوت سرمدی با و شان مسموع
میباشد آنوقت پنبه را از گوش دور میکنند آنوقت حاجت پنبه
نمی باشد و مقرر است هر صوت که شنیدن میشود بر صوت دلالت میکند

واهل الله یقین میدانند که این صوت از ذات مقدس ظاهر شده و دال بر
ذات مقدس است چون دلالت بر ذات مقدس کرد اهل الله میدانند
که حق تعالی همه جا موجود است والله والله ازدل میگویند از زبان
نمیگویند این ذکر را الحد میگویند الحد اختصار انا احد است در خدمت
این شغل از قدوة العارفین حضرت شیخ شاه کلیم الله جهان
آبادی در رسائل که تصنیف فرموده اند نوشته هست هر که از سلسله ما
باشد یا نباشد او را خدمت نعمت و بسیار فایده میدهد بزرگی فرموده
بیت ذکر خاص الخاص قلب محمدی بود + هر که ذاکر نیست او عاصی بود +
لفظ خاص بکسر سین است پس لفظ سر که اول مصرع اول است نیز بکسر سین است
بمعنی مخفی است این ذکر چنین مخفی است که غیر ذاکر را معلوم نمیباشد
و تخت بلقیس با وجود مسافت بعید در اقل از لمحه پیش حضرت
سلیمان علی نبینا علیه الصلوة والسلام آنرا حق تعالی علم کتاب
عنایت فرموده بود همون شخص حاضر آورد چون این مسافت بعید
از ازل تا ابد است در اقل از لمحه نزد اهل الله گنجایش شد بنابران حضرت
شیخ سعدی علیه الرحمة فرموده بیت الست از ازل همچنانش بگوش

بفریاد قالوا بلی در خروش + زمان طویل که در اقل از لمحه گنجد این الست که باین مرتبه
اهل الله رسیده اند و این رسیدن ممکن است حضرت شیخ سعدی علیه الرحمة
فرموده بیت تامل در آئینه دل کنی + صفائی بتدریج حاصل کنی +
مگر بوئی از عشق مستت کند + طلبگار عهد الستت کند + و در مثنوی
مبارک است بیت در طلب زن دائما تو هر دو دست + که طلب در راه نیکو رهبر است
با سعی کردن حصول مرتبه طلبگار عهد الست شدن ممکن بود که حضرت شیخ
سعدی علیه الرحمة والرضوان فرموده بیت تامل در آئینه دل کنی + صفائی
بتدریج حاصل کنی + و چون باین مرتبه سالک میرسد آثار جا بجا ظهور حق تعالی
میبیند چنانچه حضرت شیخ فرید الدین عطار علیه الرحمة فرموده بیت
چشم بکشا که جلوه دلدار + متجلی است از در و دیوار + او به [illegible]
ایستاده چو شمع + سر فرو برده تو نرگس وار + سرمه گز نور بی بصر + خار گشتی
در دو چشم پر زنگار + شاهد لا اله الا الله + پرده را برکشید از در
معنی لا اله الا الله نیست لا موجود الا الله در حدیث قدسی است بی
یسمع و بی یبصر و بی یمشی چون موافق این حدیث
قدسی در دل تامل کنند که حق تعالی می بینیم یعنی ذات مقدس بصور موجودات

یا ایها الذین امنوا امنوا بالله

متجلی شده ظاهر شده است و صفات ذاتیه ذات مقدس از علم و قدرت
و حیات و سمع و بصر و اراده و کلام و تکوین در هر موجودات
زیرا که چون در هر ذره ذات مقدس موجود است پس این جمیع صفات در ان
بوده است ظهور این صفات باراده حق تعالی میشود چنانچه بزرگی فرموده
بیت دل هر ذره را که بشکافی + بیرون آید از و دریائی صافی + دل هر ذره
را بشکافتن معنی اینست یعنی در هر ذره تامل کنی که حقیقت از تامل معلوم خواهد
شد که ذات مقدس باین صورت متجلی است چون در دل خود تامل کرد که حق تعالی
می شنوم و که حق تعالی می بینم مراد از سمع و بصر در چشم کشیدن اینست که خود
یقین متصور کنی که حق تعالی می شنوم و حق تعالی می بینم و فاعل حقیقی در همه
کارها حق تعالی است در من بصورت من ظاهر شده است معنی لا اله
الا الله همه وقت ظاهر خواهد شد لا موجود الا الله در مثنوی مبارک است
بیت صورت خود را شکستی سوختی + صورت کل را شکست آموختی + لفظ
کل بکاف عربی بمعنی جمیع است یعنی خود را در فکر خود معدوم خواهی دانست
و موجود حق را خواهی دانست همه عالم را معدوم خواهی دانست و موجود حق تعالی
را خواهی دانست در شرح لمعات حضرت مولوی جامی علیه الرحمة فرموده است

مراد از امور تجلیات حق دان و قائم بحق دان این تامل کردن جهاد اکبر است
ازین سبب حکم هر لحظه و هر ساعت درین تامل باید بود و ازین فکر غافل نباید
باید بود و این جهاد اکبر است و جهاد با کفار اصغر میگویند ازین سبب که در زیاده
ترک میباشد باید دانست که استدلال منکران وحدت وجود عقلی است
مبارک است بیت پای استدلالیان چوبین بود + پای چوبین سخت بی تمکین بود
مراد از سخت قوی است یعنی استدلال عقلی درین بنا قوت نیست یعنی استدلال
عقلی بی نهایت سست و ضعیف است و نیز در مثنوی مبارک است بیت عقل
سود چکار + کور مادرزاد را سرمه چکار + محقق تقاضا دور بودن میکنند
و از تکالیف شرعیه دور بودن مفهوم میشود و مخالفت شریعت قبیح است
و مخالفت اقوال مشایخ کرام نیز قبیح است مشایخ عظام را از حضرت مرشد
خود تا بجناب نبوی علیه الصلوة والسلام رسیده فکیف التوفیق بین النصوص الشرعیة
و بین اقوال المشایخ العظام فنقول و بالله التوفیق بفضل حق تعالی
که حق تعالی در قران مجید فرقان حمید فرموده است فلا تضربوا لله
الامثال ان الله یعلم و انتم لا تعلمون مثال حق تعالی
شبیه را گویند زیرا که شما فساد قول خود میدانید حق تعالی

مثال

فساد شمار رسیده که حق تعالی هرگز نگوید در قرآن مجید واقع است لیس
كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ یعنی مثل حق تعالی
هیچ شیئی نیست و شیئی بمعنی ما یُعلم و یُخبر عنه است و حق سبحانه
و تعالی را غنای ذاتی است و وجوب ذاتی است و غیر حق تعالی
را هرگز غنای ذاتی نیست و وجوب ذاتی نیست و غیر حق تعالی را احتیاج
ذاتی و امکان ذاتی است زیرا که غیر حق تعالی را تعین صفاتی است و تعین
محتاج بودی تعین او است حق تعالی را لا یشغله عن شأن
ولا یشغله شیء عن شیء ثابت است و غیر حق تعالی را یک شیئی
از دیگر شیئی مانع است اگر قائم خواهد بعد قاعد خواهد بود و اگر کسی گوید شما
گفت که غیر حق تعالی را یک شیئی از دیگر شیئی مانع است و قبل نوشته که غیر حق تعالی
را هیچ نیست چون پس گفت که غیر حق تعالی را یک شیئی از دیگر شیئی مانع است
پس غیر حق تعالی را قائل شدی جواب آنکه مراد ازین غیر غیریت وهمی
است و موجود حقیقی در خارج یعنی در عالم شهادت یک ذات مقدس است دیگر
همه موجودات در عالم شهادت موجود وهمی اند چنانچه سراب که دور آب مینماید
فی الحقیقه آب نیست زمین صاف است که از تابش آفتاب چنان در وهم

می آید که آب است و فرق میان وهمی بودن و وهمی بودن سراب و وهمی بودن
این موجودات این است که سراب در وهم آب مینماید محض صاحب وهم غلط کرده
است در نفس الامر و فی الحقیقه آب نیست و این موجودات وجود خارج
نیست یعنی در عالم شهادت نیست و وجود در وهم دارد وجود در نفس الامر است
زیرا که این موجودات همه آثار تعینات اند و تعینات امور نسبیه خیالیه و
مقیدات اند یعنی اعضاء زید را نسبتی بعضی است وقت سجود اعضاء
با اعضاء نسبت دیگر است وقت رکوع دیگر نسبت است در خارج موجود
یک ذات زید است و این امور نسبیه را وجود در خارج نیست و وجود در نفس
الامر است یعنی در عالم شهادت نیست و وجود تعینات در عالم مثال است
و آنچه در عالم شهادت و در عالم مثال است و در عالم ارواح است همه صور تجلیات
حق تعالی است که حق تعالی مصور باین صورت ظهور کرده است زیرا که نام و حکم
سبب و اثر هر تعین دیگر است چنانچه صداقت و عداوت را وجود در نفس الامر
است و وجود در خارج نیست حکم و اثر صداقت و عداوت ظاهر است از غضب
و رحم و صداقت ذاتیه مثل علم و حیوة و قدرت و غیره متعین بتعین رحم
و صداقت می شوند و وقت غضب و قهر این همه صفات ذاتیه متعین بتعین

ظاهر میشوند چنانچه ذات مطلق ظاهر بتعینات میشوند همچنین صفات ذات
مقدس نیز متعین بتعینات شده ظاهر میشوند و این صفات ذاتیه
هرگز منفک از ذات نمیشوند در رحم و لطف و قهر و غضب صفات
خارجی اند صفات خارجیه از آن گویند که آثار تعینات اند و مقتضای
ذات نیستند و صفات ذاتیه را که علم و قدرت است تغیر و تبدل نیست و
صفات خارجیه را که قهر و رحم است تغیر و تبدل است زیرا که تعینات اند
اتفاقا تغیر و تبدل است چنانچه بر زید قهر بر زید رحم است صفات ذاتیه
غیر منفک اند از ذات چنانچه علم و قدرت و حیات و غیر ذلک من الصفات
الذاتیه بخلاف قهر و رحم باز زید شد خلاف علم و قدرت و غیره من الصفات
الذاتیه زیرا که تعلق علم با معلوم که است این تعلق منفک نمیشود
و اگر منفک شود جهل باو لازم آید و تعلق قدرت با مقدور که است
این تعلق منفک نمیشود اگر منفک شود عجز لازم آید همچنین غیر ذلک
من الصفات الذاتیه مقتضای ذات اند و صفات خارجیه مقتضای
اراده ذات اند و علم با شیون ذاتیه مقتضای ذات است و ظهور شیون ذاتیه
مقتضای اراده ذات است و اراده ...

چنانچه
ذات است تعین باعث تبدل میشود و بنا بر خارجیه نیز متبدل میشوند
قهر میشود باز رحم میشود و بنا بر تکالیف شرعیه و بنا بر امور عجیبه و بنا بر جمیع آنچه
از غیرت ... میرسد مبنی بر این تغایر اعتباری است از سبب آنکه در ذات مقدس
تشخص و تعین نیست و موجود ذات عبارت از ذات مع التعین است و تعین و تشخص
را وجود در خارج نیست موجود در خارج محض ذات مقدس است و تعین و تشخص را وجود
در خیال است وجود خارج از خیال نیست موجود خارجی بلیست و اثر هر متعین در خارج
دیگر دیگر است از سبب تغایر مفهوم و اثر موجودات و اثر موجودات را تغایر در نفس الامر
و خیالی و وهمی است و موجود در خارج بلیست چنانکه وقتی که زید ... خواهد بود الوقت
زر نخواهد بود و ... که ساجد خواهد بود قایم نخواهد بود پس ذات مع التعین
لا بشرط ... ثابت شد حق تعالی واجب الوجود است و ذات او تقاضای
وجود او میکند و غیر حق تعالی ذات او تقاضای وجود خود نمیکند و تقاضای عدم خود
هم نمیکند حق تعالی او را وجود میدهد و او را اعدام میکند و حق تعالی ... منقطع نیست
و گفته نمیشود که حق تعالی چنین بود و الحال آن بود چنان نیست و چنین بود که
الحال آنچنان نیست و تعالی عما یقولون علوا کبیرا
نباید گفت که قبل از موجود شدن خلق بود و بعد موجود شدن خلق زیادتی ...

خلق انکشاف بخلق برابرست چنانچه لابد موجود شدن خلق انکشاف بخلق ست
همچنان قبل از موجود شدن خلق در ازل انکشاف حق تعالی بخلق ست
وانکشاف نیز که محویت در ذات مقدس حاصل میشود او شان نیز حالت منتظره در
وقت نیست چنانچه حضرت شیخ سعدی علیه الرحمة فرموده بیت الست ازل
همچنان شان بگوش ✝ بفریاد قالوا بلی در خروش ✝ و این محویت
بفکر و اندیشه ذات مقدس ست باین طریق که من ذات مقدس ام این فکر و اندیشه
کردن جهاد اکبرست باید که این فکر و اندیشه هر دوران و هر ساعت ملحوظ باشد تا در
هر لحظه در جهاد اکبر باشد و ثمره و فائده این جهاد اکبر که محویت در ذات مقدس ست
در یکوقت حاصل و علی الدوام نمی باشد چون ملاحظه تعینات در فکر و اندیشه
او نماند آنوقت او را محویت در ذات مقدس حاصل شد لی مع الله
وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب
درین حدیث مبارک اشارت بحاصل شدن محویت ست که در یکوقت
میشود و علی الدوام نمی باشد باید دانست که در علم ازلی حق تعالی ماهیت
که ظهوره پدر مقدم بر ظهوره پسر ست و ظهوره پسر مقدم بر ظهوره پسر پسر ست
چنانچه در علم حق تعالی ست همچنان ظهوره در عالم شهادت ست در از

که ظهوره عالم ارواح مقدم از ظهوره عالم مثال ست و ظهوره عالم مثال مقدم
بر ظهوره عالم اجسام ست و نیز در علم حق تعالی که ظهوره این سه عوالم حادث
ست و قبل ازین سه عوالم ظهوره حق تعالی نیز بسیار ست چنانچه در دلائل
الخیرات مذکورست اسئلك ان تصلی علی محمد
وعلی ال محمد عدد ما خلقت من قبل
ان تکون السماء مبنیة والارض
مدحیة ولا یعلم احد حیث تکون
پس ازین معلوم شد ظهور حق تعالی قبل از ظهوره سه عوالم نیز بسیار ست
و نیز قبل از خلق این عوالم ست و نیز در علم ازلی حق تعالی ست که از ابتدا
که از پدر خود موخر ست و از پسر پسر مقدم ست مدت حیاتی او مثل چهل سال
و از بلوغ تا مدت حیاتی نماز و روزه و حج و زکوة بر و فرض ست پس همچنین
در علم حق تعالی ست ظهوره او ضرورست و هر وقت عبارت کم شدن تعین جسدی است و تعین
روحی و تعین مثالی او کم میشود باید دانست که عارف تا ابد را گاهی رنج عبادت و
میشود و عارف تا ابد تا زنده ست عبادت از و ساقط نمیشود و عبادت کردن از راحت
روح او میشود چنانچه حضرت رسول خدا علیه الصلوة والسلام فرموده ست قرة

عَیْنِي فِي الصَّلٰوةِ و معنی این آیهٔ کریمه وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ معنی اینچنین کرده اند که یقین [illegible]
که موت ست تفسیر کرده که ای رسول خدا تا زنده [illegible] عبادت بکن و حتی در محاوره
عرب محض استعمال در غایت نیست چنانچه اَسْلَمْتُ حَتّٰى اَدْخُلَ
الْجَنَّةَ اینجا استعمال حتی بر سببیت پس باید گفت که یقین [illegible]
نیست که تا آن مرتبه برسد عبادت از و ساقط میشود زیرا که اگر عبادت مثلاً نماز به [illegible]
قطعی ثابت ست اگر اعتقاد سقوط او کند نهایت قبیح و کفر ست باید دانست
که در مثنوی مبارک ست بیت ای شهان کشتیم ما خصم برون + ماند دیگر خصم بدتر
ز و در درون + مراد از خصم بدتر خودی ست بیت این زمان اندر جهاد اکبریم +
قد رجعنا من جهاد اصغریم + هر لحظه و هر ساعت در فکر ملاحظه کردن که همه
صور تجلیات حق اند و قائم بوی اند و این نیز صورت تجلی ذات مقدسه این
فکر و اندیشه علی الدوام کردن جهاد اکبر ست باید که این فکر و اندیشه در هر ساعت
ملحوظ باشد تا هر لحظه در جهاد اکبر باشد و ثمره و نتائج این جهاد اکبر که محویت
در ذات مقدس ست در یکوقت از اوقات بفضل الله تعالی او را حاصل شود
[illegible]

محض ذات مقدس ملحوظ باشد ملاحظهٔ تعینی از تعینات ملحوظ در فکر سالک نباشد اگرچه
ذات مقدس موجود و تعین از تعینات نیست و تعینی از تعینات ذات مقدس
نباشد چون مفهوم اسم ذات مع التعین ست چنانچه مفهوم رحمن ذات
را رحمت ست یعنی ذات مع التعین پس چون در فکر سالک در وقت محویت
ملاحظه تعین نیست ذات مقدس را در وقت محویت در فکر سالک هیچ اسم
و رسم نیست پس فضل حق تعالی امر صحیح شیء نیست لیکن برای دفع کردن دلیل
منکران وحدت وجود مثال عقلی آورده میشود و دلیل عقلی منکران
وحدت وجود را امثال عقلی دفع کرده میشود و مثال عقلی اینست با وجود آنکه
ذات زید مثلاً واحد ست صور عجیبه و تکالیف بسیار از سبب تعینات
از زید ظهور میشوند باید دانست علم حق تعالی ازلیست و وجود در خارج محض ذات
مقدس بحت است و آنچه بر علم مترتب میشود مر ذات تعالی بر ذات مقدس مترتب میشود
پس ذات مقدس از این سبب عالم ست و علی هذا القیاس قدرت و سمع و بصر و کلام
و اراده و تمامی صفات ذاتیه و باید دانست که علم متعلق ست بممکنات و علم حق
متعلق ست بآنکه همه را از وجه دانستن غلط ست و غلط را غلط دانستن موافق
[illegible]

صحیح دانستن موافق واقع پس صفت علم مثلا عین حق ست غیر حق نیست چنانچه
دریا و حباب و موجها همه آب ست این همه را آب دانستن جایز ست
و هم چنان موجودات را ذات بحت دانستن جایز ست و همین طور دانستن
طریقه دانستن ذات بحت ست فرق کردن میان آب و صفت آب که حباب ست
و میان ذات مقدس و صفت ذات مقدس که علم ست ضرور ست که صورت حباب
معدوم شود و ممکن ست آب بودن دریا که معدوم شود ممکن نیست پس صورت
حباب مغایر صورت آب شد بخلاف علم و قدرت و غیره صفات که معدوم بودن
این صفات ممکن نیست پس ذات مقدس با صفات دانستن نیز ممکن ست
و لیکن صفات دیدن نیز ممکن نیست باین اعتبار که همه ذات مقدس داند
این طور دیدن و دانستن ذات بحت ست ذات بحت را دیدن ازین عبارت
نیست که از ذات سلب صفات کند بلکه صفات را عین ذات بینند چنانچه در
کتاب مسلم ست بطور وحدة مرقوم ست ای اسید همان یک ذات ست که ذاتها
شده و همان ذات ست که اول علم خود شد و دیگر بار بصورت علمهای جهان
شد و همان ذات ست که قدرت خود و قدرتها شد و همان ذات ست

در وحدت

خود بشمارست و حیات خود حیات است و فعل خود فعلها ست و کلام خود کلامها
کلام است و علی هذا القیاس و همان ذات ست که هستی خود هستیها
است چنانچه در حدیث قدسی ست کنت سمعه الذی
یسمع به و بصره الذی یبصر به و نیز مود که
کان سمعی سمعه و کان بصری بصره
پس آنچه علم حق تعالی متعلق بآنست نفس الامر ست زیرا که علم ازلی
حق تعالی بآن متعلق شد نفس الامر شد با محتاج باعتبار معتبر نیست و محتاج
بفرض فارض نیست پس لاجرم نباید که عیاذا بالله تعالی علم حق تعالی نباشد اگرچه
محال ست این اشیا موجود باشد پس اشیا نفس الامر نیست اند زیرا که محتاج
بفرض فارض و محتاج بعلم عالم شدند و باید دانست که این فرض کردن محال
این محال اعتبار نباید کرد باید دانست که علم بغیر معلوم نمی باشد پس معلوم
باین علم ازلی ذات مقدس ست و شیون ذات مقدس ست پس ذات مقدس
را و شیون ذات مقدس را بر علم ازلی تقدم ذاتی شد چنانچه طلوع
شمس را تقدم ذاتی بر نهار ست باین معنی که نهار تابع طلوع شمس ست

تا همچنان ذات مقدس با علم ذات مقدس و شیون ذات مقدس
همه ازلی اند ذات مقدس مطلق است بمعنی لا بشرط شیء است
و لا بشرط شیء قید نیست عنوان است برای ملاحظه ذات مقدس و
باین عنوان ملاحظه ذات مقدس کرده شود که ذات مقدس خواه با تعین
باشد یا بتعین دیگر باشد عنوان ذات مقدس مع قطع النظر از تعینات
از تعینات ملاحظه نموده موضوع محمول کرده شود و واجب الوجود و ازلی
بودن و خالق بودن و مقدس بودن من انه ظاهر بصورت زید و بصورت
عمرو را محمول بر ذات باید کرد و باید گفت که همین ذات مقدس که ملحوظ به لا
بشرط است چنین است و چنان است یعنی خالق است و رازق است و مقدس
و منزه است و مسبب است و سوای این هر چه باید گفته شود پس معنی
لا بشرط شیء اینست که با آنکه همه اوست از همه پاک است و این اطلاق هیچ
کشفی و عقلی و فهمی نرسد سبحان ذکر الله نفسه
[illegible] است زیرا که مقدر خواهد دانست که [illegible] و نیز خواهد دانست
که همه اوست باعتبار ظهوره و از همه پاک است باعتبار تنزیه ذات و کشف

سبحان

بیت توان در بلاغت به سحبان رسید نه در کنه بیچون سبحان رسید
ادراک در کنه ذاتش رسد ظهوره ذات با تعینات و تجلیات است و این
تعینات تجلیات آینه ذات مقدس اند چنانچه در آینه ذات
ملحوظ میشود از این تجلیات و تعینات نیز ذات مقدس ملحوظ میشود زیرا که
تجلیات تعین نفس تعین شد پس از علم تعین علم ذی تعین
چون تعینات و تجلیات لا تعد و لا تحصی اند پس ذات یکی و آینه
بیشمار شد و این تعین سوا آینه ذات گفتن و تشبیه با آینه
دادن ازین سبب است که ذات مقدس درین تعین ملحوظ میشود چنانچه از آینه
ذات ملحوظ میشود و این تعین سوا تشبیه با آینه من کل الوجوه
نیست زیرا که ذات دیگر است و آینه دیگر است و این تعین عین ذی تعین
است غیر نیست [illegible] موجود هرگز نیست یکی موجود در عالم شهادت
و یکی موجود در عالم مثال است و یکی موجود در عالم ارواح است این موجود را
در سه عوالم ذات مقدس است که به تعینی از تعینات شهادت
و مثال ارواحی ظاهر شد و تعین نیز از عالم مثال است از عالم شهادت
[illegible] از عالم شهادت عالم مثال الطف است و از عالم مثال عالم ارواح لطیف است

از هر تعین ذات بصورت دیگر ملحوظ میشود و ازین سبب ذات یکی است و صورت
بیشمار است مصرع ذات زتکرار صور شد ذوات + و نباید گفت
که ذات کل است ~~و این صور اجزا اند~~ و ذات کل است و این صور جزئیات اند
بلکه ذات مقدس جزئی حقیقی است چنانچه بزرگی علیه الرحمه فرموده
بیت بهر رنگی که خواهی جامه می پوش + من از جلوهٔ قدت می شناسم
یعنی بهر صورت که ظاهر شوی من ترا میشناسم که باین صورة ظاهر شده مثلاً
زید که جزئی حقیقی است گاهی آهنگر و گاهی زرگر و گاهی نداف شود این
صورت زید نه اجزاء زید اند و نه جزئیات زید اند محض صور زید اند و عین زید
اند اگر کسی از کاغذ مثلاً شکل و صورت دهل سازد چنانچه یکطرف آن
شکل دوره قدر عینک باشد مثلاً و طول آن شکل قدر اصبع وسطی مثلاً
باشد و دیگر طرف آن شکل دهل کشاده باشد و در یک طرف آنکه قدر عینک
است شیشها یکی قطعه شیشه سبز و دیگر قطعه سرخ و دیگر قطعه
شیشه زرد با یکدیگر چسپانیده شود و هر یک ازین قطعه شیشها
بقدر ناخن اصبع باشد پس یکجا دوره آن دهل کشاده باشد و طرف دیگر آن
دهل با این قطعه شیشها بند باشد مقصود آنست که یک شیشه نباشد

قطعات با یکدیگر پیوند کرده شده باشد تا از هر قطعه اول زید مثلاً دیده شود
سرخ بودن قطعه و زرد بودن قطعه و سبز بودن قطعه حاجت نیست
اگر کسی شخص از طرف کشاده ببیند زید را از آن شیشها بصور مختلفه
در یکوقت خواهد دید پس زید یکی است و از انها بصور مختلفه
زید دیده خواهد شد ذات زید یکی است و صور زید بسیار در یکوقت دیده
خواهد شد و این صور نه اجزاء زید اند و نه جزئیات زید بلکه محض صور زید اند
دانسته که در تفسیر حسینی در بیان قول حق تعالی و یضرب الله
الامثال للناس والله بکل شیء علیم
نوشته است میزند حق تعالی مثالها را و بیان میفرماید مثالها را یعنی معقولات
بصور محسوسات بیان میکند برای مردم تا زود معقولات را دریابند
و مقصود سخن بر ایشان هویدا گردد انتهی کلام صاحب تفسیر حسینی کاتب الحروف
میگوید چون بتمثیل بیان کردن مقصود زود حاصل میشود محض برای
دفع کردن دلیل منکران وحدت وجود این مثال عقلی آورده شد تا جواب
منکران وحدت وجود زود فهمیده شود مثلاً چون زید اراده میکند که
ساجد شوم سجده کردن یکی بود لیکن این اراده مصمم کردن زید و آمر کردن

و گفتن زید است خود را که ساجد شو پس زید فی الحال ساجد شد و سجده کردن
او بوقوع آمد همچنین چون زید اراده کرد که راکع شوم و خود را امر کرد که راکع شو
پس راکع شدن یک شیء بود و شیء یعنی مَا نَعْلَمُ وَنُخْبِرُ
عنه از همچنین اراده کردن زید و امر کردن آن شیء را و گفتن زید
آن شیء را که شو پس آن شیء شد یعنی زید راکع شد و همچنان زید گفت خود
را که قاعد شو پس زید قاعد شد امر کننده یکی و مامور یکی است و هم چنین
آهنگر از زید اراده کرده است که آهنگر شوم همچنین اراده کردن زید است
خود را که آهنگر شو پس زید آهنگر شد و بر این قیاس دیگر صنائع زید
پس امر کننده و مامور یکی شد پس معنی اِذَا اَرَادَ شَیْئًا اَنْ
یَقُوْلَ لَهُ کُنْ فَیَکُوْنُ مفهوم میشود بدانکه
زید در صورت یک آهنگر اعمال صالحه مثل نماز و روزه و زکوة و ایمان میکند
و در صورت دیگر آهنگر اعمال فسق میکند مثل زنا و لواطت و سرقه و کفر
و قمار و شراب اگر بالفرض زید میگوید هر دو آهنگر را که شما من خالق ام
بصورت ظاهر شده ام و اعمال شما را غیر من خالق ام که من حقیقة میکنیم
و شما در غلط شده و هم میکنید که ما یان غیر زید هستیم و این اعمال ما یان میکنیم

پس این گفتن زید صحیح خواهد بود و از این عبارت معنی این آیه کریمه وَاللّٰهُ
خَلَقَکُمْ وَمَا تَعْمَلُوْنَ وَمَا تَشَاؤُنَ اِلَّا اَنْ
یَشَاءَ اللّٰهُ مفهوم میشود و معنی آن حضرت غوث الثقلین محبوب سبحانی
قطب ربانی رضی الله تعالی عنه در اسبوع شریف در ورد دو شنبه
فرموده اند و مناجات در جناب حق تعالی کرده اند رَبِّ اَشْهَدُ اَنِّی
مظهر فاعلیتک فیک مفعولیتی اِلَّا اَوْ
فاعل غیرک لا اکون مطمئنا تحت
جریان اقدارک نیز مفهوم میشود پس بموجب این آیه کریمه
وَمَا تَشَاؤُنَ اِلَّا اَنْ یَشَاءَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ
معنی این بیت از خدا اختلاف دشمن و دوست + که دل هر دو در تصرف اوست
معلوم میشود پس دوست نیکی میکند و دشمن بدی میکند این خلاف یکدیگر
شده و این خلاف را از خدا بیند دانا که از این هر دو بالوقوع در آمده پس
هر کس که بد کند با و عفو کرده شود و بیت بدی را بدی سهل باشد جزا + اگر مردی
احسن الی من اسا + پس بدی هر که کند و تو جزای آن بدی کردی پس
هر دو برابر شدند عفو بهتر است از انتقام در آیه کریمه فَمَنْ عَفَا

وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ پس او بدی کرد و تو عفو کردی باو بسیار
نیکی کردی پس موجب آیهٔ کریمه فَأَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ سزاست امیدوار اجر از حق تعالی
شدی و اگر بدی کرد و تو بان بمقتضای نفس و شیطان نیز بدی کردی
و عفو نکردی بقول دشمن که نفس و شیطان است قول دوست شکستی قول آنست
که حق تعالی فرموده است فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ
حصه ۴ ببین که با که بدی و با که نیکوست حق تعالی بفضل و کرم خویش آن توفیق دهد
هر که بدی کند باو بسیار نیکی کرده شود و امیدوار عفو و کرم حق تعالی باید بود و این
عفو کردن هم ظهورهٔ اوست که از تو ظاهر شده هزاران هزار شکر این نعمت
باید کرد و در حدیث مبارک است اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم از سید الابرار
علیه الصلوة و السلام پرسیدند که اگر شب قدر ما را حاصل شود چه دعا باید
خواند آنحضرت علیه الصلوة و السلام فرمودند این دعا اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ
عَفُوٌّ تُحِبُّ الْعَفْوَ فَاعْفُ عَنَّا باید خواند باید دانست
که در قرآن مجید است وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا
فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
الظَّالِمِينَ و عفو کنندگان را حق تعالی دوست میدارد و ظالمین را دوست

نمیدارد و معنی آیهٔ کریمه یکی ظاهری میباشد و یکی باطنی میباشد و معنی ظاهری
این آیهٔ کریمه اینست که قصاص قتل قتل است و قصاص زخم زخم است
جزای سیئه سیئه است مثل آن و معنی باطنی اینست جزای سیئه سیئه
دادن بهتر سیئه است مثل آن سیئه پس باید که جزای سیئه داده نشود بلکه عفو
کرده شود و قرینه این معنی باطنی اینست که متصل آن حق تعالی فرمود فَمَنْ عَفَا
وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ پس از معنی باطنی مفهوم میشود که جزای
سیئه داده نشود پس چه کرده شود بیان آن حق تعالی فرموده فَمَنْ عَفَا
وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ یعنی عفو کرده شود و امیدوار اجر آن از حق
تعالی باید بود پس چون عفو از تو بظهور آید بموجب آیهٔ کریمه وَمَا تَشَاؤُنَ
إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ فاعل این حق تعالی را باید دانست ظاهر از تو است
و فاعل حقیقی الله تعالی است امیدواریم که موجب این آیهٔ کریمه بفضل و کرم خود حق
تعالی گناه گاران را عفو خواهد فرمود بزرگی فرموده است بیت گناه من ار نامدی در شمار
ترا نام کی بودی آمرزگار + و در قصیده مبارک لَعَلَّ رَحْمَةَ رَبِّي
حِينَ يَقْسِمُهَا + تَأْتِي عَلَى حَسَبِ الْعِصْيَانِ فِي
الْقِسَمِ + و نیز باید که مغرور نشود إِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

واقع ست بلکه خایف باید بود و امید نیز باید بود و امید عفو میداشته باشند
حضرت آدم ربنا ظلمنا باید گفت حضرت از راه ادب نسبت عصیان
بخود کرد پس چون همه اعمال عمل کردن از کفر و ایمان وغیره اعمال را از ید خالق شد
باید که آنها کسی که راضی باشد بر هرچه از فقر و فاقه و فسق و کفر برو بگذرد [illegible]
باشد اگر کسی گوید که رضا بالکفر کفرست جواب آنست که کفر ازین سبب قضا
خالق ست نه ازین سبب که انکار خالق ماست در مثنوی ست بیت راضیم بالکفر
زین سو که قضا است نی ازین سو که انکار خالق ماست پس زید
باعتبار ذات خود لم کننده ست و سجود ست و باعتبار تعین سجده کننده ست
و باعتبار تعین سجده کننده و باعتبار تعین آنکه زنده کامورست فی الخارج
یکیست که ذات زید واحد ست و باعتبار تعین تغایرست و باعتبار تغایر اعتباری
دیگر دیگر اند چنانچه زید یک فرد انسان ست و مفهوم زید انسان مع هذا التشخص ست
و در مفهوم انسان تشخص ماخوذ نیست و در مفهوم زید تشخص ماخوذ ست ازین
سبب مفهوم هر دو متغایر ست زید مغایر انسان ست و ازین سبب که زید
فرد انسان ست یصدق علیه انه انسان ازین سبب زید عین انسان ست
و تشخص صورت و وجه خارج نیست و وجود در نفس الامر ست همچنین در مفهوم ذات

مغایر است

[illegible]

مقدس من تعین ماخوذ نیست و جمیع موجودات عبارت از ذات مع التعین است و تعدد
وجود خارجی ازو نیست پس بملاحظه تغایر مفهوم غیر گفته شود هم جایز
ست موجودات را اگر بملاحظه آنکه تعین لوجود در خارج نیست و وجود در نفس الامر
ست گفته شود که بجز خدا در دو جهان موجود در خارج نیست باینهم جایز
ست و این آنهاکه این را که علم را و قدرت را و حیات را و سمع را و بصر را و اراده را
و کلام را که صفات زید اند در خود دیدند پس انستند که اینها صفات [illegible]
من اند و چون سو دید گفت این صفت من ست آن را بصورت اینچنین خوب
قفلها کرده ام همچنین قفلها را مثلا در کون آورده ام پس تکوین قفلها صفت من ست
و این دانستن غلط بود فی الحقیقة صفت زید اند بصورت آنها [illegible] ظاهر شده
و همچنین ازان رو تعلین دوزد وغیره آن ست اگر خود را باین صفات علم و قدرت
وغیره در خود دیدند و دانستند که این صفات زید ست در ایشان ظاهر اند این [illegible]
چه خواهد و تعلین دوز مثلا چون یک قفل را دید و گفت این قفل را آنها کرده
بسیار خوب کرده ست مدح کننده یکی و ممدوح یکیست بلکه لیک که زید باشد
و چون دیگر قفل را دید گفت که این آنها این قفل را بسیار بد صورت
کرده ست مذمت کننده یکی و مذمت کرده شده یکیست که زید باشد

و قفل خوب را گرفت و گفت اگر این آهنگر اینچنین قفل را بسازد قیمت هر قدر
خواهد گفت دو چندان خواهم داد و دهنده یکی و داده شده یکی است و قفل بد صورت
را گرفت و گفت اگر آهنگر اینچنین قفلها ساخت او را رنج و آزار خواهم
رسانید و او را قتل خواهم ساخت رنج رسانیده و رنج رساننده و کشنده یکی است
دو ذات مقدس در یک وقت و در یک ساعت بصورت همه ظاهر میشود و کیفیتی از دیگر
مانع لا یشغله شأن عن شأن رنج رساننده و رنج رسانیده
شده و قتل کننده و مقتول یکی است و این آهنگر اینچنین نعلین خوب ساخته و بد
و دیگر نعلین را بد دید همچنان گفت نعلین دوز را اگر مثل این چنین نعلین خوب
ساخت قیمت از گفته او زیاده خواهم داد و رغبت و خوشنودی و وعده دهنده و
داده شده یکی است که زید باشد اگر مثل نعلین که بد صورت است ساخت او را رنج
و آزار خواهم کرد این تهدید کننده و داده شده یکی است که زید باشد و باید دانست
اگر آهنگر و زرگر و این نعلین دوز و غیره خود را غیر زید دانست و غیر یکدیگر دانست
که نام هر یک دیگر است و علم و قدرت و اراده هر یک دیگر است این دانستن او غلط است
و خلاف واقع خواهد بود زیرا که در واقع زید بود که بصورت آهنگر گاهی ظاهر شده
و گاهی بصورت زرگر و گاهی بصورت راکع و گاهی بصورت قاعد و مضطجع و

او را قتل و رنج خواهم داد و زبان او غضب خواهم

و مستقلی بالغیره هم ظاهر شده است و اگر هر یک از این زرگر و غیره خود را عین زید
دید و یکدیگر را زید دانست از آنکه در همه این تعینات یک ذات زید است که ظاهر باین
تعینات شده است موافق واقع خواهد بود و هر یک از آهنگر و زرگر و نعلین دوز خواهد
گفت که ما جمله زید هستیم و هر یک زید. عرض خواهم کرد بیت ظل الوجود من
من جمله منهم + من جمله او بودم و بعید الستم + و زید بصورت هر یک از آهنگر و زرگر
و نعلین دوز و غیره در یک وقت ظاهر میشود گاهی بصورت آهنگر ظاهر میشود لیکن
آهنگر در دل خود زرگر را در ذهن مقرر کرده میگوید بیت تر از دوست بگویم حکایت
بی پوست + مراد از زید و مراد از بی پوست + که آن ظاهر است از دوست
یعنی این تعینات و قفلها بصورت ذی پایان از زید ظاهر شده است و از گر
بیرنگ بیگر پایی همه او ست زیرا که صورت پایان و تعین پایان در خارج موجود
نیستند در علم و در نفس الامر موجود اند و موجود در خارج نیستند در علم
و در نفس الامر موجود اند و موجود خارجی یک ذات زید است پس موجود خارجی حقیقی زید را
صورت پایان زید شد همه او گفتن درست شد و باید دانست که هر تعین و هر صورت
حکم دیگر و نام دیگر است و حضرت مولوی جامی علیه الرحمة فرموده است
بیت هر مرتبه از وجود حکمی دارد + گر حفظ مراتب نکنی زندیقی +

امر حقیقی و وجودی

چنانچه عرف میگویم مراد از وجود ذات مقدس است و هر تعین ذات مقدس را اسمی
است علم و اثری دیگر است پس اگر اسم یک تعین بر دیگر اطلاق کنیم روا نباشد
چنانچه بر ملک انسان اطلاق کنی و انسان را ملک گوئی جایز نیست
و ذات مقدس را بغیر از اعتبار تعین سایه را باید بست بنده است و مربوب است

یعنی بغیر از تعینات معبود و محجوب و باعتبار

في التحفة المرسلة وان اسماء مرتبة الالوهية
لا يجوز اطلاقها على مراتب الكون
والخلق وكذا لا يجوز اطلاق اسماء
مراتب الكون على مراتب الالوهية

بزرگی فرموده بیت تعین بود کز هستی جدا شد + نه حق بنده نه بنده
خدا شد + مراد از هستی ذات مقدس است و جدا شدن تعین از
هستی باعتبار علم سالک است نه حقیقة ذات مقدس بغیر تعینی از
تعینات نخواهد بود و نیز آهنگر و زن خود زرگر را مقرر کرده میگوید
که در بایان علم و اراده و قدرت و مشیت و سمع و بصر و حیات همه صفات
زید اند در بایان ظاهر شده اند چنانچه زید متعین و متلبس بصورت بایان ظاهر
شده است همچنان صفات زید از علم و قدرت و غیره نیز بهر صفت متعین

و متلبس شده بتعین و بصورت صفات ظاهر شده اند آهنگر نیز لعله بود و زرگر
ضعیف بصر بود موزه دوز نیز بیمار بود بعین دوز نیز بیمار بود و این کیفیتها
و تعینها و این صورتها که آهنگر و زرگر و ... لازم ذات اند هیچ از زید
بانیست زید بذاته محتاج نیست اگر زید خواهد که بغیر اینها ظاهر شود
قادر است این کیفیتها و صورتها که آهنگر و زرگر که در زید ظاهر شده است
بغیر زید هرگز ظاهر نخواهد شد زیرا که صفات زید بغیر زید هرگز موجود نخواهد بود
چنانچه حضرت خواجه حافظ علیه الرحمة فرموده است بیت سایه معشوق
گر افتاد بر عاشق چه شد + ما باو محتاج بودیم او بما مشتاق بود
یعنی ما تعینات که خلق هستیم محتاج بذی تعین هستیم و ذی تعین بما
که تعین هستیم مشتاق بود چنانچه در حدیث قدسی است كنت كنزا
مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق
لاعرف پس چون ذی تعین را محبت و شوق تعین بود و ذی تعین
مشتاق تعین و این کیفیتها و تعینها امور نسبیه اند امور نسبیه و
وجود در خارج نیست وقت مجرده نسبت یعنی اعضاء را بابعضی بود چون
زید را کج شد نسبت اعضاء را با اعضاء دیگر شد و این تعینات ساعت

باعضا

باعث حصول آن نشود زید چون غضب کرد و صورت صورت زید از شوخی خشم
و کلام با خشونت و لرزه در اندام و چین بر پیشانی شد اگر این تعین
سبب عجب میکند تعین غضب و غضب باقی نخواهد ماند و اگر اندک از این
تعینها حاصل نشود یکذره تبسم زید میکند تعین غضب باقی نمیباشد
پس اگر لاحق مثل تعین سابق نمیباشد بشنیده در غلط میشود و میگوید
که یک تعین بود که در زمان دراز باقی ماند فی الحقیقه هر تعین سبب عجب
متجدد میشود و وی تعین که ذات است باقی است یعنی چون ذات که صاحب
تعین لیکن ذات باقی است هر ذات که فعل کننده است جز آن فعل نیز
همون ذات پاینده است فعل کننده دیگر و جز آن فعل پاینده دیگر شد
گاهی کار مقصود بصورت غضب و غصه و قهر حاصل میشود که بصورت رحم
حاصل نمیشود چنانچه کودک در کشتی بود و گاهی کشتی نبرده بود گریه و زاری
آغاز کرد و هر چند لطف و رحمت کردند گریه را ترک نکرد و چون کودک
بدریا دو سه غوطه داده باز کشتی آوردند آن کودک گریه را ترک کرده
خاموش شده بنشست پس صورت غضب و غصه را اگر چه از صورت رحم و لطف
بد است لیکن فی نفسه بد نیست که کار مقصودی باو حاصل شد هیچ بد مطلق بد

نیست بد نیست از رحم و لطف سبب قهر فی نفسه خوب بود که کاری مقصودی باو حاصل
شد در مثنوی مبارک است شخصی مالوف به بوی عذره بود یعنی قاذورات در دباغ
موافق طبع او بود روزی بر دکان عطر فروش رسید بوی عطر مخالف طبع
او شد بیهوش شد افتاد بسیار علاج از کلام خواندن و دارو و گلاب افشاندن
کردند هیچ نافع نشد یکی دانا بود سرگین سگ گرفته بر بینی او مالید فی الحال
بهوش آمد و نافع شد چنانچه بوی قاذورات بنسبت اکثر طبائع بد است
بوی گلاب به نسبت آن شخص مذکور بد باشد حضرت مولوی معنوی علیه الرحمه در مثنوی
شریف فرموده است بیت پس بدی مطلق نباشد در جهان + بد بنسبت باشد این را
هم بدان + غضب کردن بد است چنانچه قاذورات بد است از قاذورات بو
زشت می آید هم چنان از غضب و غصه هم که بد است ظاهر میشود پس آنچه
در شرح لمعات است و همه موجودات را صور تجلیات حق دانند و قائم بوی دانند هم
اشکال لاحق میشود بد لازم می آید زیرا که بد هرگز نیست بلکه نسبت است
و نیز این بد فی الحقیقه بد نیست و نیز لاحق الوقت لازم می آید که یکشی
موجود بحیز دیگر بدیشی زشت موجود چنان میشود و از جای موجود یک ذات مقدس
است دیگر هیچ موجود نیست و مثلاً کسی شخص کاسه از یخ بسته بود ساخت

اگر آن کاسه بالفرض گوید که من غیر آب هستم و آب را طلب کننده ام که محبوب منست
جایز است و چون آفتاب بر کاسه تابان شد و کاسه که در تحت آب شد و کاسه بالفرض
اگر گوید که من عین آب بودم نمی دانستم هم موافق واقع است بیت چشم احول
چون باز شد محبوب را در خویش یافت + عین دریا گشت چون بیدار شد
چشم حباب + و باید دانست که شخصی کوزه ها خرید میکند در یک کوزه شیر
می اندازد و در یک کوزه گلاب می اندازد و در یک کوزه عسل هیچ اندازد یعنی شهد
و در یک کوزه بول اندازد و این هرگز ظلم نیست در کوزه ها که در ملک او بودند هر چه
انداخت مالک است بکند ظلم نیست همچنین زید که بصورت آنگر شده ظاهر میشود
و در یکی آنگر فعلهای خوب مثل نماز و روزه و غیره اعمال صالح ظاهر میشود و آن دیگر
صورت ظاهری میشود فعلهای بد مثل سرقه و زنا و کفر و دیگر اعمال بد و زشت
ظاهر میشود پس زید در یک آنگر بصورت خوب از لیس موافق شرع و سنت
موافق شرع ظاهر میشود و در یک آنگر بصورت زشت ظاهر میشود چنانچه
آن صورت لایق بسیار تعریف و مدح می باشد و آن صورت بد زشت لایق مذمت
و سرزنش میباشد پس خود به هر صورت ظاهر شود ظلم نیست و این صورت و این نقش
را قدرت نیست و طاقت نیست که نقاش را گوید که زید است یعنی همان صورت

زشت و نقش زشت زید را گوید که مرا چرا صورت بد و نقش بدی کردی نیست
آن نقش را که این زشتی خود رفع کند و از این رنج خود رفع کند این نقش
بد کردن و بصورت زشت ظاهر شدن ظلم نیست مالک هر صورت که خود را ظاهر
کند ظلم نیست لاچار از صورت زشت اعمال زشت ظاهر خواهد شد و جزای
عمل زشت خواهد رسید یا عفو خواهد شد از نقش خوب همه اعمال های خوب
ظاهر خواهد شد و جزای آن اعمال خوب نیز رحمت خوب و خوشی بسیار باو خواهد رسید
و از صورت بد همه اعمال بد و جزای آن اعمال نیز بدی و رنج بسیار باو خواهد
رسید یا عفو خواهد شد چنانچه از آیه کریمه ظاهر است قل کل
یعمل علی شاکلته لیکن در یک از این نقشهای و اثر
صورت صفات علم و قدرت و حیات و سمع و اراده و تکوین و غیره صفات زید
ظاهر اند اگر ظاهر شده باین نقشها چنان معلوم کند که این امر از خود
می کرده ام جزا و عمل نیک و جزا عمل بد باو خواهد رسید و حق تعالی قادر است
رحیم است و غفور است بفضل و کرم خود آن اعمال بد را عفو کند و جزا
عمل بد هرگز بدهد رحمت و عفو نماید زیرا که در آیه کریمه واقع است لا تقنطوا
من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا

إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ و اگر این ظاهر شده همچنان معلوم کند
که این اعمال کنندهٔ زیست من در صورت مختار هستم و فی الحقیقه
اختیار من هیچ نیست این اعمال را کننده همون نقاش هست که بصورت
من ظاهر شده ست وقتیکه همین خیال در دل او مستحکم شد یقین خواهد دانست
که فاعل جمیع افعال فی الحقیقه اوست غیر او هرگز فاعل مستقل نیست چنانچه
حضرت غوث الثقلین رحمة الله علیه فرموده ست رب اشهدنی
مطلق فاعلیتک فی کل مفعول حتی لا اری
فاعلا غیرک لاکون مطمئنا تحت
جریان اقدارک و چون بفضله تعالی حالش چنان شد امید ست
که همین شخص از آن فرقه خواهد بود که حق سبحانه و تعالی در شان ایشان فرموده
أُولَٰئِكَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
و امید ست از هیچ رنج و آزار از سبب این اعمال با او نخواهد رسید و هیچ خوف
با او نیست چون او خواهد گفت که من کرده ام از من گفتن مراد او ذات خواهد بود
ظاهرا من گفتن از ین نقش ظاهر میشود و فی الحقیقه این من گفتن از نقاش
ست و در مثنوی مبارک ست بیت [illegible]

بعد از فنا پس این ظاهر شده اگر اندیشه کند که من و دیگران و حق تعالی دیگر است
همه علیحده اند با اختیار خود میکنم حق تعالی با همون معامله خواهد کرد و جزا نیکی
خواهد داد و جزا عمل بد عقوبت کند یا عفو کند فعل الحکیم
لا یخلو عن الحکمة قوله تعالی و رحمتی وسعت
کل شیء و قوله تعالی لا تقنطوا من رحمة الله و قوله تعالی
و عذابی اصیب به من اشاء نیز آیه کریمه [illegible] اکبر
خوف عقاب و امید عفو هر دو هستند اگر کسی گوید همه در بهشت خواهند شد بود
و دیگر شخص در دوزخ خواهد بود بنده را این چنین خوف از عقوبت کند که گوید
آن شخص در دوزخی من خواهم بود و اگر کسی گوید همه در دوزخ خواهند بود و یک شخص
در بهشت خواهد بود چنین امید وار رحمت حق تعالی باشد که گوید آن شخص
بهشتی من هستم الایمان بین الخوف والرجاء
مگوید همین معنی دارد که خوف عقوبت و امید رحمت چنین در دل باشد
اگر گویند گویا این خوف عقاب یا امید عفو تجلی ذات مقدس ست پس ذات
مقدس هم حالت منتظره شد جواب حالت منتظره در ذات مطلق نیست و خلق
که عبارت از ذات مع هیئت حالت منتظره خلق را هست پس با عتبار اطلاق حالت

منتظره هیچ نیست باعتبار تقیید حالت منتظره و دیگر صفات ناقصه هم
هست و اگر این ظاهر شد اندیشه کنند که همه کارها که از من ظاهر میشود بصورت
مختار هستم نه بالحقیقة حضرت مقدس بصورت من ظاهر شده میکند فعال
مطلق و فاعل حقیقی حق تعالی ست و موجود حقیقی حق تعالی ست بفضل و کرم
خود حق تعالی با ما همون معامله خواهد کرد که حق تعالی فرمود أنا عند
ظن عبدي بي یعنی چنانچه بنده ظن من خواهد کرد با او همون معامله
خواهد کرد هو الغفور الرحیم این ظاهر شده عملهای نیک
میکنند و دعا میکنند و زاری میکنند پیش نقاش که با خوبی کن یعنی
ما را بر همین عملهای نیک محکم کن تا از ما عملهای نیک ظاهر شود و عملهای بد
از ما ظاهر مکن و آنکسی که از و عملهای بد ظاهر میشود دعا و زاری میکنند پیش نقاش
که این عملهای بد از من دور کن تا عملهای بد از من ظاهر نشود پس معنی دعا و زاری
ازین عبارت نیز ازین عبارت معلوم شد در مثنوی مبارک است بیت
ای خدای پاک بی انباز یار دستگیر و جرم ما را در گذار الهی از تو
محابت هم ز تو هم دعا از تو اجابت هم ز تو رباعی لا آدم
فی الکون و لا ابلیس لا ملک سلیمن

و لا بلقیس فالکل عبارة و انت المعنی
یا من هو القلوب مقناطیس چنانچه مقناطیس آهن را
بسوی خود میکشد همچنان سنگین دلان را تو بسوی خود میکشی و بذکر و فکر تو وا دارم
و لذت میبایند و واقف اسرار میکنی او شان را باید دانست زیرا که بصورت آهنگر و زرگر
و زرد و اف شد ظاهر شد این حلول و اتحاد نیست حلول آنرا گویند که یک شیء موجود
در دیگر شیء موجود در حلول شود چنانچه آب شیء موجود بود در درخت اندر درخت
را آب دارد و آب در تمام درخت سرایت کرد و تر و تازه شد این حلول است در درخت
و اتحاد آنرا گویند که دو شیء یک شود چنانچه لبن یعنی شیر یک شیء بود و آب شیر
یک شیء بود چون هر دو ممزوج شدند یک شیء ثالث پیدا شد این اتحاد است
و زید که بصورت آهنگر و زرگر ظاهر شد یک ذات موجود خارجی است و تعین
خارجی حقیقی نیست در خارج معدوم است موجود خارجی و همی است بصورت که زید ظاهر
شود حلول و اتحاد نیست باید دانست که از سبب قاذورات تلوث بقاذورات
نمیشود و تلوث آن وقت میشود که یک شیء نهایت قبیح باشد آن شیء
دیگر نهایت پاک باشد آلوده کنند و آن پاک شیء نهایت رسد انجا شیئی دیگر نیست
از سبب اثر یک تعین بوی همی آید اکثر مردمان را و بعضی مردمان را از ان بوی بدی آید

و از سبب دیگر تعین بوئی چنین خوب می آید اکثر مردمان را و بعضی را بوی خوب نمی آید
و بعضی مردمان را که بالوف به بوی قاذورات اند از عطر بوی خوب او
ناخوش می آید و تعین را وجود در خارج نیست تعین در خارج عدم است و در نفس الامر
موجود نیست چنانچه صداقت و عداوت را وجود در خارج نیست و وجود در نفس
الامر هست پس چون شیء دیگر هیچ نیست یک شیء است پس آن شیء پاک
را ملوث نگفت ذورات نشد بلکه قاذورات هم فی الحقیقه قاذورات نیستند
و باید دانست چون زید خود را گفت مثلا که آهنگر شو موافق اراده خود
مثلا آهنگر شد پس زید باعتبار ذات خود امر کننده است خود را آهنگر
شو و چون متعین بتعین آهنگر شد زید متعین شده مامور است امر کننده و
مامور باعتبار ذات گوئی یکیست هم جایز و صحیح است زیرا که ذات واحد
دیگر ذات هیچ نیست و اگر گوئی امر کننده دیگر است و مامور دیگر است باعتبار
آنکه ذات باعتبار اطلاق امر کننده است و باعتبار متعین شدن ذات بتعین
آهنگر گویا دیگر است از سبب تغایر اعتباری گوئی که امر کننده دیگر است و مامور
دیگر است آن هم صحیح و جایز است همچنین اگر گوئی که ساجد و مسجود یکیست و عابد
و معبود یکی است از سبب ملاحظه ذات که واحد است آن هم جایز است اگر گوئی ساجد

دیگر و مسجود دیگر و عابد دیگر و معبود دیگر است باعتبار آنکه ساجد یا عابد ذات است
از سبب متلبس و متعین بودن بتعین ساجد بودن و عابد بودن پس این تغایر
کننده دیگر شده مسجود و معبود همان ذات باعتبار اطلاق از سبب این تغایر اعتبار
غیر خود گوئی ایضا مسلم است و اگر از سبب وحدت ذات عین یکدیگر گوئی هم جایز است
مثلا آهنگر علم تعین آن بود که من زید هستم این علم الیقین شد و چون خود را دید یقینی
که زید است متعین شده و بتعین آهنگری این عین الیقین شد و چون ملاحظه کرد این را
را تعین نماند محض ذات ماند اگرچه این تعین در نفس الامر هست و در فکر وی نماند
تا آنکه این حق الیقین شد باید دانست که شخصی محبوب را شخصی فراموش میشود
و بعد از مدت او را یاد می آید بسیار او را خوشی و فرحت حاصل میشود اگر از آن شخص
کیفیتی گم میشود و بعد از مدت یافته میشود او را بسیار خوشی و فرحت حاصل میشود
همین سبب است هر چه پندار در وجود می شود از وحدت وجود غافل میشود گویا مقصود حقیقی
گم کرده غمگین شده بعده چون بوحدت وجود آگاه شد گویا مقصود گم شده را یافت
نهایت خوش شد همین حکمت است که آگاهی علی الدوام نمیشود چون آگاهی میشود
بیت هر رنگی که خواهی جامه می پوش + من از جلوه قدش می شناسم + چنانچه
دیگر بزرگی فرموده بیت ظن بود بمن که من جمله جملهٔ منم + من جمله تو بودم و نمیدانستم

نیز در حدیث مبارک وارد است لی مع الله وقت لا یسعنی
فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل مراد از
نبی مرسل ذات مبارک آنحضرت علیه الصلوة والسلام است پس گاه گاهی عارف
محویت و محوی میشود و علی الدوام نمیشود موجب حکمت الهی است در مثنوی مبارک
بیت از ترای بیکیف با چندین صور / هم مشبه هم منزه خیره سر // که مشبه را
منزه میکند / که منزه را مصور میکند // مراد ازین صور اینست که وحدت
در فکر وی نتابد همه فکر کثرت که صور مختلفه اند و تعینات مختلفه اند مانند
میباشد چون باز آگاه بوحدت شد از حیرت در محویت میباید این چنین حکمت الهی
جاری است لیکن دلیل منکران وحدت وجود که عقلی بود جواب نیز این بود با چند
وحدت ذات این صور مختلفه عجیبه مذکوره در این لطایف مذکوره چگونه منحصر [illegible]
بود و دفع او دلیل عقلی شود بدلیل عقلی و بخیال عقلی ارقام نموده شد
و آنچه مشایخ عظام قائلین بوحدت وجود علیه الرحمة واز فنون فرموده اند نیز
ارقام نموده میشود حضرت خواجه حافظ علیه الرحمة فرموده است بیت در خرابات مغان
سوی میخانه آمد پیر ما / چیست یاران طریقت بعد ازین تدبیر ما // ما مریدان
رو بسوی کعبه چون آریم چون / رو بسوی خانه خمار دارد پیر ما // مراد از پیر

کامل است و مراد از مسجد و از کعبه اینست که اعتقاد کرده میشود که عابد غیر معبود است
وحدت وجود برگشت و مراد از میخانه و خانه خمار اعتقاد وحدت وجود است و نیز
حضرت خواجه حافظ فرموده اند بیت در عشق بازی چنان بر کوی دلبر
گر گشته می پیستاند معشوق با جنایت // مراد از کوی دیگر کوی عدم است
یعنی خود را عدم مقرر کن و موجود حقیقی معشوق خود را دان با دلم که عدم نمی شود
جنایت هر کس چو خوا بدر رسید و نیز تجلیات معشوق هر کس خواهد
معشوقان بیار عاشقان سوی قتل میکنند چنانچه در مثنوی مبارک است
بیت مالک الملک است ملک او را وهد // بار حق حیله بپیش او نهید
قدر عافیت کسی داند که بمصیبتی گرفتار آید چون خیال در او بودن که نحفه
وهم است در خاطر محکم شد صاحب خیال مشتاق گردید بیت شد دوی بمذهب عشاق
درمی گنجد ز غیرتی ابدی و محمد یکی و یار یکی // مراد از یار مرشد کامل است این هر
یک الله عاشق کامل و همی میشود غیر یکدیگر نمی باشد بیت خود خود اند عین ان
گر بفهمد فضول از ضمان چون سکندر یوسف رسول // این یکی دیدن یقین
میگوید وصور مختلفه میاعت بیت متبدل میشود حضرت مثنوی علیه الرحمة میفرماید
بیت پرده یقین پرده های جلال / نماند سرا پرده الا جلال // و حضرت

مولوی جامی علیه الرحمة فرموده بیت چند محجوب نشینی بگمان دگران ٭
خیمه در ملک یقین زن که گمان چیزی نیست ٭ چون او الحق تعالی
بفضل و کرم خویش یقین وحدت وجود عنایت کرد بالعافیت رسید و قدر عجایب
بعد آن جمعیت او را معلوم شد چنانچه نوم اخ الموت است و نمونه موت است
و هم چنان لذت جماع اندک لذت نمونه محبوبیت است در محبوب حقیقی بنا بر آن جناب
علیه الصلوة والسلام فرموده است حُبِّبَ اِلَیَّ مِنْ دُنْیَاکُمْ ثَلٰثٌ
اَلطِّیْبُ وَالنِّسَاءُ وَقُرَّةُ عَیْنِیْ فِی الصَّلٰوةِ
و خوش بوست لَذَّةُ الْاَفْکَارِ خَیْرٌ مِنْ لَذَّةِ الْاَبْکَارِ
مراد از فکر همین محویت است در ذات مقدس و فکر غرق شدن است در دریای وحدت
وجود وَفَّقَنَا اللّٰهُ تَعَالٰی وَاِیَّاکُمْ اٰمِیْن باید دانست
که این طلب نکند که ذات مقدس چیست بیت درین ورطه کشتی فرو شد هزار
که پیدا نشد تخته بر کنار ٭ بترس ای خردمند زین بحر خون ٭ کزو کس نبرد
کشتی برون ٭ این قدر داند که هست ایجی مطلق او است واجب
الْوُجُوْدُ یَقْتَضِیْ ذَاتُهٗ وُجُوْدَهٗ بیت تامل در آینه
دل کن ٭ صفائی بتدریج حاصل کن ٭ که تا با خود آن آشنائی دهد کز او

... راه رو ره که تا با خودی با خدا راه نیست ٭ وزین نکته جز بیخود آگاه نیست
کسی ... شوریده برهم زند ٭ که او چون مگس دست بر سر زند ٭ بیت دانند
آشفته خاطر ز بم ٭ ز آواز مرغی بنالد فقیر ٭ سر اینجا خودی گرد و خود را
ولیکن هر وقت باز است گوش ٭ نه مطرب که آواز پای ستور سماع است
گر عشق داری و شور ٭ چو شوریدگان می پرستی کنند ٭ به آواز دولاب مستی
کنند ٭ مکن عیب درویش مدهوش و مست ٭ که غرق است از آن می زند پا و
دست ٭ نگویم سماع ای برادر که چیست ٭ اگر مستمع را بدانم که کیست ٭
اگر از برج معنی بپرد طیر او ٭ فرشته فرو ماند از سیر او ٭ بیا و یقین پرده‌های خیال ٭
نماند سرا پرده الا جلال ٭ حضرت شیخ سعدی علیه الرحمة والغفران وجود
اند بیت بیا و یقین پرده‌های خیال ٭ مراد از یقین نزد این طایفه علیه الرحمة
علم وحدت وجود است چنانچه حضرت مولوی جامی علیه الرحمة والرضوان فرموده است
بیت بجز اغیر خدا در دو جهان چیزی نیست ٭ بی نشان است که او نام و
نشان چیزی نیست ٭ چند محجوب نشینی بگمان دگران ٭ خیمه در ملک
یقین زن که گمان چیزی نیست ٭ حضرت مولوی جامی علیه الرحمة علم وحدت
وجود را بملک یقین تعبیر فرموده است و علم دوئی را به تعبیر گمان وهم کرده است مراد از

تا اورا اینه کردن اینست که هر وقت در دل با ملاحظهٔ وحدت وجود کنند و حضرت خواجه اول که
مولوی نظام الدین علیه الرحمة در مخزن الاسرار فرموده است بیت تختهٔ الف نقش
بست + بر در محجوبه احمد نشست + حلقهٔ حا را که الف اقلیم داد + طوق ز میم افگند
و کمر از میم داد + لاجرم او یافت ازان میم و دال + دایرهٔ دولت خط اجمال
مراد از تختهٔ اول ذات مقدس است که ازلی و ابدی است و صفات ذاتیه حضرت
حق تعالی علم و قدرت و حیات و سمع و بصر و اراده و کلام و تکوین از ذات مقدس مع
صفات او و ذات مقدس را با ملاحظهٔ موصوفیت بصفت علم حقیقت محمدی گویند
و مراد از الف حقیقت محمدی است بنا بر آنکه اول از حرفها الف است و اول مرتبهٔ ظهور
ذات از مراتب ظهور ذات حقیقت محمدی است و ازلی است بنا بر آن حقیقت محمدی را
را تعبیر بالف فرموده و این الف یعنی حقیقت محمدی حجاب ذات مقدس است
و ذات مقدس محجوب این حجاب است و ذات مقدس محجوب احمد است یعنی احد
که حقیقت محمدی است حاجب اوست و مراد بر در نشستن اینست که این مرتبه
ظهور اول از مراتب ظهور است چنانچه باب اول خانه میباشد و دیگر ظهورها که هست
ظهورهٔ حقیقت محمدی است بنا بر آن حضرت مولوی نظامی علیه الرحمة فرموده است
بیت حلقهٔ حا را که الف اقلیم داد + طوق ز دال و کمر از میم داد + مراد از میم اقلیم

ظهوره اقلیم دادن ظهوره کردن است و مراد از حلقهٔ حا عالم ارواح است و از میم عالم مثال
و از دال عالم اجساد است چنانچه که میان سر و پا میباشد همچنان عالم مثال میان
عالم ارواح و عالم اجساد است و مراد از طوق زیور است که محبوبان در پا می اندازند
یعنی حقیقت محمدی ظهوره در عالم ارواح کرده و ظهوره در عالم مثال و در عالم اجساد
کرده و در عالم ارواح و عالم مثال و عالم اجساد آنچه کمال این عالم هر سه ظاهر کرد
بنا بر آن حضرت مولوی علیه الرحمة فرموده بیت لاجرم او یافت ازان میم و دال
دایرهٔ دولت خط کمال + و عالم مثال دو قسم است یکی مثال متصل و یکی مثال
منفصل مثال متصل آنست که شخص در ذهن خود فکر کرده که چنین خواهم کرد و چنین
کرد و مثال منفصل دو قسم است یکی آنست که ارواح قبل از تعلق به بدن در آن عالم مثال
میباشند و دیگر قسم آنست که ارواح بعد از مفارقت بدن در آن میباشد اگر در خواب
روح سیر میکند در عالم مثال اول که مذکور شد احوال آینده معلوم میکند و اگر سیر
روح در عالم مثال میکند که قسم دوم است احوال موتی معلوم میکند و باید دانست
که حیوان سه قسم است حیوان مشروط بشرط النطق انسانست و بشرط لا ناطق غیر
انسانست و حیوان لا بشرط یعنی عام که مشروط نیست به هیچ شرط آن مطلق مشترک
را لا ناطق هم چنین ذات مقدس مطلق است مشروط به هیچ شرط نیست و مشترک را

یعنی ستالبس شده مهر دی یعنی ساعت بتعینات متجلی هست و با اعتبار ظهوره

منزه نیست تنزیه و تشبیه هم اند نه فقط تنزیه ست و نه فقط تشبیه ست آنکه فقط

تنزیه و آنکه فقط تنزیه میگوید از جمال ذات مقدس دور ست و کور ست و آنکه ذات مقدس

این دو اعتبار تنزیه و تشبیه لازم اند و ساعت بساعت بتعین ظهوره تجدد میشود و

تعینات را وجود در نفس الامر خارجی نیست و حکم و اثر و اسم بر تعین علیحده است

اگر حفظ این حکمها کنی خطا کرده باشی بیت هست از تنزیه تو تشبیه تو

نیست جز بر غایت تنزیه تو یعنی هر وقت حق تو را منزه گفتن هیچ

قید لو و لیو مقید باین قید گفتیم حق تعالی را باید که این عنوان منزه گوییم

که هر تقیید تقیید کنیم یکی قید منزه گفتن ست یعنی بشرط شی گفتن قید ست

و دیگر قید عدم گفتن ست یعنی مشروط بشرط شی گفته شود این هر دو شرط

مذکوره هیچ نیست لا بشرط شی بغایت تنزیه ست و حال آنکه تجلی در هر ساعت

و در هر آن دیگر دیگر میشود بیت نیست تکرار ست ولی صد هزار گوهرت از موج قدم

برکنار یعنی کناره تو نیست یعنی باعتبار ذات بی ملاحظه تعینات کناره

تو نیست زیرا که کناره گفتن تعین ست و چون ملاحظه تعینات نشد کناره تو نشد

[illegible] باعتبار تعینات کناره شد و گوهر تجلیات بر کناره

در معنی ست کلی هستی بمعنی کون و حصول است کون و حصول بمعنی مصدر ست

عرض عام ست در جواهر و در غیر جواهر یافته میشود و ذات مقدس سوا هستی باین معنی

نتوان گفت و دیگر هستی بمعنی ذات ست که عین حق تعالی ست و هستی

بمعنی ذات مثل ضوء ست باید دانست که ضیاء سه است یکی شمس و دوم ارض

و سیوم ضوء و شمس حقیقی ست باین ضوء لازم شمس ست و ارض حقیقی نیست

باین ضوء لازم ارض ست و نه عین ارض ست و باین ضوء نیز حقیقی است

چنانچه آن ضوء نیز یک جزو دست و ذات ست همچنان هستی که مثل

ضوء ست بمعنی وجود ست و وجود بمعنی ذات ست و هستی باین معنی عین

ذات مقدس ست باین معنی حضرت مولوی جامی علیه الرحمة فرموده بیت هست

تو ای هستی مطلق توئی هست که مطلق بود الحق توئی نام و نشانت

نه در دامن کشان گذری بر همه نام و نشان یعنی باعتبار ذات بحت

ملاحظه حقیقی از صفات ولی ملاحظه تنزلات از شیون اسم و رسم تو نیست

لیکن باعتبار ظهوره همه نام و نشان تو ست و محبوبان در راه گذر میکنند و

دامن کشان بر زمین میر و دامن برزمین کشان میروند پس دامن کشان هر

چیز چسپان شده می باشد این ذات مقدس بهمه تعینات چسپان شده

فلهوه می افتد بیت موج تو بود آنکه شدی جلوه گر + در خود بر خود هزاران صور
در حق ذات تو هر سر که بود + روی در آئینه علمت نمود + یعنی در علم ازلی
این هر شان و هر صفت و هر اسم که بود در علم ظاهر شد یعنی معلوم شد این همه
موج تو بود یعنی تجلی تو بود که در خود بر خود ظاهر کردی یعنی من چنین هستم و چنان
هستم لوح هستم و قلم هستم حیوان هستم و جماد هستم و نبات هستم مسجود
هستم عابد هستم معبود هستم و ملک هستم این همه در علم ازلی معلوم شد یعنی بیت
در حق ذات تو هر سر که بود + روی در آئینه علمت نمود + صورت شان جلوه نما
شد و ذات ذات بی تکرار صورت شد و ذات صورت هر شان و هر صفت در عالم ظاهر شد
بحکم کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف
بودم گنج پنهانی پس دوست داشتم آنکه شناخته شوم
فخلقت الخلق لاعرف چون اراده ازلی شد که موافق آن صور معلومه
پس بیافریدم مخلوق را تا شناخته شوم
تجلی کند فرمود بیت صورت شان جلوه نما شد ذات + ذات ز تکرار صور شد دو ذات
ذات یکی بود چون تجلی باین صور معلومه فرمود در نمود بسیار ذوات ظاهر شد این صور
معلومه آئینه ذات اند که درین صور ذات دیده میشود و ذات نیز آئینه این صورت است
که در ذات همین صور دیده میشود پس ذات و صور آئینه یکدیگر اند و این صور از وجود
علمی در وجود خارجی هرگز نیامده اند و مخفی اند اگر از علم بیرون می آید هیچ لازم می آید

تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا در خارج آثار آنچه در علم بود ظاهر شده است
و ذات بی این صور تجلیات ظاهر نیست مخفی است لیکن ازین سبب که ذات و صور آئینه یک
دیگر اند این نقشهای عجیبه ظاهر شده خلق شده است بیت اگرچه یافتی نسبی غیر تو
نیست درین حرم کسی غیر تو + وجود خارجی محض ذات مقدس است و این همه نقشها
و صورها که مشهور و مرئی اند همه را وجود خارجی وهمی است یعنی در وهم می آید که ایشان را
وجود خارجی وهمی است یعنی در وهم می آید که ایشان را وجود خارجی است و این همه غلط است
پس وجود خارجی ایشان وهمی شد وجود خارجی حقیقی نشد اما در نفس الامر [illegible]
وجود خارجی حقیقی نیست پس معلوم شد که این علم ازلی ذات و صفات و شیون و [illegible] بسیار
حق تعالی است و جمیع موجودات از علم عالم ارواح از عالم مثال و از عالم اجساد و آنچه موجود
از ازل و ابد است این همه سوی حق تعالی در ازل ذات است و زمان و مکان نیز موجودات
مخلوق است و حق تعالی در ازل ذات است این موجود در اول است و فلان موجود در آخر
فاسق فاجر را و کافر مسلم کافر غنی فقیر و غیره همه موجودات آنچه از ممکنات است از ممکن
نیست و آنچه از ممتنعات است از ممتنع دانست و آنچه در خارج موجود ممتنع نیست در قسم
قسم آنکه وجود خارجی او ممتنع نیست مثل شریک باری تعالی قسم الثالث فی نفسه ممکن است
که وجود خارجی او شود لیکن حق سبحانه و تعالی در خارج هرگز نیاورده چنانچه اولاد انسان

که تعبیر از لا و مرده اند ممکن بود که از لا انسان نخواهد شد پس این نیز ممتنعه

شد کما قال القیصری شارح فصوص

الحکم علیه الرحمة والرضوان

هر دو جهان مثل قطره و در بحر علم خداست چنانچه شیخ سعدی فرموده بیت دو کونش یکی

قطره در بحر علم + گنه بیند و پرده پوشد بحلم + و حضرت مولوی

نظام الدین علیه الرحمة در مخزن الاسرار فرموده بیت در حیر و لش که و ما

لم کم ست هو اول و آخر با لکیرم ست + یعنی ابتدا عالم و آخر عالم بنسبت

جبروت حق تعالی قدیم ست علم ازلی حق تعالی دو قسم ست یکی علم اجمالی ست

و دیگر علم تفصیلی و اجمالی اینست مبدا انکشاف در علم اجمالی وحدت ست و مبدا

انکشاف در علم تفصیلی کثرت ست چنانچه زید را علم بوجود خود ست این علم

حضوری ست و در علم خود بجمیع صفات خود و قدرت و اراده و کلام و غیره من الصفات

علما اجمالیا بغیر امتیاز یکی از دیگری و مبدا انکشاف این علم وحدت ست که ذات

زید ست چون ملاحظه امتیازی یکی از دیگر ها باین طور که این ذات ست و این

صفت ست و یکیک صفت را ملاحظه کرد این علم تفصیلی ست مبدا این علم کثرت

ست که ذات و صفات باشد مراد از مبدا متعلق ست چنانچه دلالت انسان مجموعه

فرق میان علم اجمالی و تفصیلی

حیوان ناطق دلالت مطابقی ست اگر این ملاحظه کنیم این دلالت بر حیوان ست و بر ناطق

این دلالت بر یکیک تضمنی ست و در ضمن مطابقی ست پس این دلالت که

مطابقی بی تقدم یکی بر دیگری یافته شد دلالت مطابقی مثل علم اجمالی ست

و دلالت تضمنی مثل علم تفصیلی ست اجمالی و تفصیلی ست و در علم زیاده

انکشاف نیست آنچه پیدا و پنهان ست نزد حق تعالی پیدا و پنهان نیست

و برابر ست همه نزد حق تعالی احکام و ظاهر در حق تعالی برهمه حاضر ست و مقرر ست

که غیر حق تعالی در دو جهان جبری نیست و حق تعالی را حالت منتظره نیست

و در آیه کریمه ولقد خلقنا الانسان من سلالة

من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین

ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة

مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا

العظام لحما پس در لفظ ثم و فا که در آیه کریمه ست حالت منتظره مفهوم میشود

توضیح چنین ست که کلام نفسی حق تعالی را حرف و صوت و تقدیم و تاخیر

نیست چنانچه زید عمر جواب و سوال دارد و پیش گفتگو در ذهن زید می آید

که عمر چنین گفتگو کرده شود و بعده هندی بعده عربی اول هندی بوده با خصوصیت

که ادا نماید

گفته شود اینچنین وقفه واحد است در ذهن و دل می آید لیکن آنچه در دل و در
ذهن وقفه آمده است ظهور آن در بیرون در از زبان دراز است و در ظهور
بعضی مقدم و بعضی موخر میباشد چنانچه در تفسیر تقدیم و تاخیر در حروف و صوت
است پس تقدیم و تاخیر که از الفاظ و مفهوم میشود باعتبار ظهور است
و باعتبار علم ازلی هیچ تقدیم و تاخیر نیست و باید دانست که قرآن کریم
بوحدت وجود و یعنی ذات است یعنی ذات او موجود واحد است که ذات
مقدس باشد تجلی علمی اجمالی ازلی را حقیقت محمدی گویند و حقیقت قلم
اعلی گویند و تجلی علمی تفصیلی ازلی را حقیقت لوح گویند این هر دو
مرتبه و عالم را عالم عمی گویند زیرا که عالم اثر گویند که باو صفات معلوم شود و این
را صور علمیه گویند علم بیرون نیامده اند و ظاهر نگشته اند مخفی اند چون ظاهر
شدند بایں صور علمیه صانع دانسته شد عالم اثر گویند که باو صانع معلوم
شود و صور معلومه ازلیه را اعیان ثابته گویند این تجلی علمی که کمال ذاتی و فیض
اقدس گویند و اعیان ثابته را ممکن گویند و حق تعالی که حقیقت [illegible]
آثار اعیان ثابته ظهور کرده است این را خلق گویند و کمال اسمائی و فیض مقدس
نیز گویند باید دانست که حضرت مولوی جامی علیه الرحمه فرموده است بیت

[illegible] قد افراخته + از پی احد الف ساخته + کرد چو نقطه از الف [illegible] مستقیم
دائره [illegible] دوریت [illegible] ازان قوس جهان قدیم + قوس [illegible]
معنی این ابیات اینست مراد از نقطه وحدت ذات مقدس است که کثرت را باو هیچ
وجه هرگز راه نیست علم قدرت حیات سمع بصر اراده کلام تکوین این همه صفات ذاتیه
ذات مقدس است از ذات مقدس هرگز منفک و جدا نیستند علم صفت ذاتیه مقدس است
ز قد افراختن آنکه ملاحظه علم و دیگر صفات کرده شد چون ذات مقدس [illegible]
علم ملاحظه کرده شد این ملاحظه را حقیقت محمدی گویند ازین سبب حضرت
مولوی علیه الرحمه فرموده مصرع از پی احد الف ساخته + چون نقطه از [illegible]
در از مشهود الف مشهود خط در از پی آنکه مشهود شد خط و از که دائره را دو نیم کنند از نقطه [illegible]
و الف در از پی باشد
و این دائره نیست یعنی در ذات مقدس نه دائره نیست و نه خط است و نه قطره است
لیکن حق سبحانه تعالی در آیه کریمه فرموده است یضرب الله الامثال
للناس در تفسیر حسینی معنی این آیه کریمه چنین فرموده است بیان میکند
حق تعالی برای مردم مثالها را تا معقولات را بصورت محسوس فهم زودتر
پس مولوی جامی ذات مقدس را تشبیه دائره فرموده بنا بران که در دائره کثرت
نیست و دیگر اشکال مثلث و مربع و غیره کثرت اضلاع پس چنانچه خط مستقیم

دائره را دو نیم میکنند این ملاحظهٔ علم با ذات مقدس حقیقت محمدی است ذات
را دو اعتبار میکنند این دو اعتبار را حضرت مولوی جامی علیه الرحمة تعبیر
قوس فرموده یکی اعتبار وحدت است و عدم کثرت است و ملاحظهٔ فقط تحقق ذات
مقدس است این ملاحظه را القوس چنان تعبیر فرموده و دیگر ملاحظهٔ کثرت است که صفات
اند و صفت و صفت علم بمعلوم نمیباشد و معلوم این علم ازلی ذات مقدس است
و شیون ذات مقدس است و اسماء ذات مقدس است فرق میان شیون و میان صفات
و میان اسماء اینست مثلاً زید قدرت کتابت دارد تا هنوز کتابت از زید بوقوع
نیامده است آنرا شان زید گویند و چون کتابت از زید بوقوع آمد آن کتابت
صفت زید گویند و چون کتابت را بر زید حمل کردیم و زید کاتب گفتیم این کاتب
اسم زید شد زیرا که معنی الرحمن له الرحمة است پس معنی کاتب له الکتابة است
بدانکه زید را علم هست که من راکع ام و من ساجد ام و من قاعد ام و من قائم
و غیر ذلک چون اراده زید تعلق برکوع خواهد کرد و راکع بوقوع خواهد آورد و زید
راکع خواهد شد و چون اراده سجود خواهد کرد ساجد خواهد شد و چون اراده قعود
خواهد کرد قعود را بوقوع خواهد آورد قاعد خواهد شد و چون اراده قیام کرد قائم
خواهد شد و غیر ذلک من الصفات و صفات در علم زید بودند دفعة واحدة

صفات ذات مقدس است

در رکوع

و در ظهور این صفات نسبت با این تقدیم و تاخیر هست فرق میان واجب و
ممکن اینست واجب در وجود خود محتاج به هیچ نیست یقتضی ذاته
وجوده و ممکن در وجود محتاج بایجاد موجد است و مراد از ممکن
کثرت علمی است و حضرت مولوی جامی علیه الرحمة در شرح لمعات فرموده
صور تجلیات حق دان و قائم بوی یعنی تمامی موجودات از آسمان و ارض و
ملائکه و کواکب و جمادات و نباتات و حیوانات و ما یطلق علیه
اسم الشیء همه صور تجلیات حق اند و شیء بمعنی ما یعلم
و یخبر عنه است چنانچه قائم بودن و ساجد بودن و راکع بودن
صور تجلیات زید اند و قائم بزید اند و موجود در خارج بذات زید است
این قائم بودن و راکع بودن و ساجد بودن وجود در خارج هیچ نیست زیرا
این همه امور نسبت اند وقت سجود یعنی اعضاء زید را نسبت به بعض
اعضاء دیگر نسبت و در وقت قعود دیگر نسبت است و امور نسبیه
را وجود در خارج نیست و در نفس الامر هست و در علم وجود و وجود محض ذات زید
راست و این قائم بودن و راکع بودن و ساجد بودن از قبیله ممکنات اند
و تعینات زید اند و در وجود محتاج بایجاد زید اند و چون این ممکنات از قبیله

و بحسب اراده ظهور هر یک شد و این تجلی علمی قدیم را حقیقت محمدی و برزخ
اولی و فیض اقدس و کمال ذاتی گویند و تجلی ظهور هر یک را معلومات
مذکوره فیض مقدس و کمال اسمائی گویند و سابق ازین مرقوم شده که ذات
مقدس را باعتبار تجلیات علمی حقیقت محمدی است و اعتبار شده دو
دو اعتبار ذات مقدس را حضرت مولوی جامی علیه الرحمه دو قوس اعتبار کرده
فرموده است بیت نیم ازان قوس جهان قدم + قوس دیگر ممکن بود
در عدم یکی اعتبار آنکه محض ذات بی ملاحظه تجلی علم است و این اعتبار
را احدیت گویند و اعتبار دویم که تجلی حق تعالی بظهور و آثار و احکام آنچه معلوم
تجلی علمی ازلی شد این اعتبار را واحدیت گویند و حقیقت محمدی سو
که تجلی علمی است وحدت گویند و ازین جهت اعتبار را احدیت و واحدیت
و احدیت بحسب اعتبار فهم کنندگان اند چون تجلی علمی که منفک از ذات
مقدس است ذات مقدس دو اعتبار شد و مولوی صاحب علیه الرحمه این دو اعتبار را
تعبیر بدو قوس نموده و تعبیر بدو نیمه فرموده فی الحقیقه نه دایره است و نه قوس است
و نه نیمه نیست محض دو اعتبار است برای تفهیم ذات مقدس بطور تشبیه مردم
فهموده اند و دو اعتبار را تشبیه بدو قوس کرده و یک قوس را نیمه نموده و دیگر

امور نسبیه اند و وجود خارجی ایشان نیست و در خارج معدوم اند حضرت مولوی
جامی علیه الرحمه قوس دیگر ممکن بود در عدم فرموده است یعنی در خارج معدوم اند
و در علم و در نفس الامر موجود اند چنانچه دو هستی و دو شخصی را وجود در خارج نیست
در علم و نفس الامر هست و حیثیات و آثار و احکام دو هستی و دو شخصی در خارج
ظاهر است و حال آنکه در خارج وجود دو هستی و دو شخصی اصلا هیچ نیست هم چنین
این ممکنات را وجود در خارج نیست احکام و آثار هر یک ازین تعینات
در خارج ظاهر است و فهم غلط میکنند و میگویند که این ممکنات در خارج ظاهر اند
و فی الحقیقه در خارج ظاهر نیست احکام و آثار این تعینات در خارج ظاهر است
چنانچه زید در علم موجود رفته دانست که قایم ام راکع ام ساجد ام قاعد ام
همه تجلیات حق اند و قایم بحق اند بحسب اراده هر یک از قیام و رکوع و
و قعود ظهور اند همچنان حق سبحانه و تعالی در علم قدیم جمیع شیون و صفات
و اسمای خود دانست و جمیع موجودات را از السموات والارض
وما فیهن من الملائکة والکواکب والافلاک
والنباتات والجمادات والحیوانات
باید دانست که همه صور تجلیات ذات مقدس الله و قایم بذات مقدس اند

توس و بدیگر نسبت تعبیر فرموده فی الحقیقه نه غیر ست و نه داخل ست
محض ذات مقدس ست و در اعتبار حکیم که واحدیت ست با ظهور جمیع
موجودات ست و ذات مقدس را باعتبار اول ملاحظه عدم کثرت ست
و ملاحظه محض ذات مقدس ست لاهوت گویند و بملاحظه تجلی اعلی قدیم
جبروت گویند و بملاحظه ظهور عالم ارواح ملکوت گویند و بملاحظه
عالم مثال برزخ گویند و بملاحظه عالم اجساد ناسوت گویند و ذات مقدس
در همه ظهور کرده و در آخر در انسان کامل ظهور کرده و آخریت ظهور عوالم
مرتبه ست و فی الحقیقه انسان کامل علت غائیه ست و انسان کامل
مظهر جمیع اسماء و صفات و جمیع موجودات ست سوای وجوب
ذاتی و غنای ذاتی مظهر جمیع اسماء و صفات ست هر وقت انسان کامل رحم و لطف
میکند مظهر ملکوت ست هر وقت قهر و غضب میکند مظهر [illegible] میشود چنانچه
صفت صحابه کبار در آیه کریمه ست أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ
مقدس را باعتبار رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ و دوست و انسان کامل الوقت میشود
تجلی علی جمیع آنچه موجود ست من الازل که موافق حدیث قدسی لَا يَسَعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي
الی الابد معلوم ست وَلَكِنْ يَسَعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ
و باعث معلوم بودن و موجود بودن ظهور ذات مقدس ست لیس باعتبار مظهر کامل بودن
انسان کامل بمنزله علت غائیه شد تا انسان کامل مظهر جمیع اسماء و صفات و جمیع موجودات

چنانچه علت غائیه باعث [illegible] مظهر کامل ذات مقدس ست

مظهر ذات مقدس میشود و فوراً ذات مقدس تو گنجینه چنانچه در حدیث مبارک ست
لِي مَعَ اللهِ وَقْتٌ لَا يَسَعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا
نَبِيٌّ مُرْسَلٌ الخ مراد از نبی مرسل ذات آنحضرت علیه الصلوة والسلام ست
میفرمایند که مراد ملاحظه خود نبی باشد لیس از اینجا معنی الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ
اسْتَوٰى معلوم شد و آنچه مراد حق تعالی ست از آیه کریمه الرَّحْمٰنُ عَلَى
الْعَرْشِ اسْتَوٰى به همون ایمان آورده ایم و مراد حق تعالی را هم علم ست
یعنی بر قلب مؤمن رحمت رحمانیه غالب ست که مظهر ذات مقدس شده و این محویت باعتبار
فکر ست یعنی اثبات در فکر سالک گم میشود که سالک خود را داند که من ذات مقدس ام
چنانچه حضرت مولوی علیه الرحمة در شرح لمعات فرموده بیت ظن بود من که من
من جمله تو بودم نمی دانستم + و نیز حضرت مولوی در مثنوی فرموده بیت ای برادر تو
همین اندیشه + مابقی تو استخوان و ریشه + گر گل بود اندیشه تو گلشنی + ور بود
خاری تو هیمه گلخنی + چون انسان باین درجه رسید انسان کامل شد و خواهد
در عالم ارواح من بودم و در عالم مثال و در عالم اجساد من بودم چنانچه حضرت شیخ
شبلی علیه الرحمة فرموده ست بیت در دائره کون و مکان جز من کیست
در سلسله کون و مکان جز من کیست + من در واو در عیان ساری + در این عبارت

مراد از ساری هم موجود است بیت از آن همی‌گویم که در دو جهان خبر من کیست + هر که
بدان مرتبه رسد در حق او + صاحب مثنوی علیه الرحمه فرموده است بیت چرا
بکلی نوبتی شادی مکن + چون اسیری نوبت آزادی بکن + موسیی با موسیی در
جنگ شد + چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد + چون تو بیرنگی رسی کان داشتی +
موسی با فرعون دارد آشتی + بدانکه انسان کامل از علم خود این ذات مقدس و
وعالم ارواح را و عالم مثال را اصل خود خواهد دانست چنانچه صاحب مثنوی علیه الرحمه
فرموده است بیت بشنو از نی چون حکایت میکند + وز جداییها شکایت میکند +
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق + تا بگویم شرح درد اشتیاق + هر کسی کو دور ماند از اصل
خویش + باز جوید روزگار وصل خویش + حضرت مولوی صاحب در مثنوی علیه الرحمه
خود را به نی تعبیر فرموده است چنانچه ظاهر آواز نی می آید فی الحقیقه نی گوینده نیست
ما همچنین مولوی صاحب اعتبار فرمود که بیت من همی‌گویم انا الحق یار میگوید بگو + مراد
از جداییها فراق از عالم ارواح و عالم مثال و از ذات مقدس است که باعتبار جدا
ازان خود را بعالم ناسوت رسیده و چون ذات مقدس تنزل بعالم ارواح و بعالم اجساد
و بانسان کامل کرد باعتبار تعینات تنزل فرمود این را قوس نزولی گویند و چون انسان
کامل ترقی فرمود باعتبار فکر و علم که من در عالم مثال ام و در عالم ارواح ام و ذات مقدسم

این را قوس عروجی گویند و چون بذات مقدس باعتبار فکر رسید که من ذات مقدسم
این قوس عروج تمام شد منه المبدء و الیه المعاد شد و مقرر است
که چون دایره می‌نویسند شروع از هر جا که شود سر دایره است و چون دایره تمام می‌شود تمامیت
دایره قدم دایره است حضرت مولوی نظامی علیه الرحمه در سکندرنامه فرموده است بیت
چو شد دایره نیستی چرخ زن + برون آمد از هستی خویشتن + در آن دایره
گردش راه او + نمود از سر او قدم گاه او + ره رفت بی زیر و بالا دلیر + که در دایره
نیست بالا و زیر + کلاهی که بالای آنند خستند + لقای که او دیدنی بود دید +
چون دایره تمام شد پس گوشه شروع دایره و گوشه تمامیت دایره یکی شد یعنی مصرع
چو شد دایره نیستی چرخ زن + یعنی خود را نیست مقرر کرد و دانست که ذات
مقدسم پس مصرع برون آمد از هستی خویشتن + یعنی سیر کرد که از انجا که شروع
کرده بود که ذات مقدس است و بعالم ارواح و بعالم مثال و بعالم اجساد رسیده بود باز
ترقی کرده بذات مقدس رسید پس این سیر را حضرت مولوی نظام الدین نظامی علیه الرحمه
تعبیر بگردش راه کرد و گفت مصرع نمود از سر او قدم گاه او + یعنی از آنجا که سیر
مقدس شروع شده بود باز بهمان ذات مقدس رسید و در آن محو شد فی الحقیقه
سر دایره است و نه گردش است محض ملاحظه فکر تجلیات ذات مقدس است و حق

وتعالی در آیه کریمه فرموده وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ
و در تفسیر حسینی معنی این آیه کریمه چنین نوشته است که بیان میکند
حق سبحانه و تعالی مثلها برای مردم و تشبیه میدهد معقولات را بصورت
محسوسات تا مردم مقصود را زود در فهم کنند پس اینجا فی الحقیقه و در این نسبت
و محویت لیکن حق تعالی برای تفهیم مردم در آیه کریمه وَدَنَا فَتَدَلّٰی
فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ معنی نوشته است دنی یعنی رسول الله
علیه الصلوة والسلام نزدیک شد فتدلی پس زیاده نزدیک شد فکان قاب قوسین
پس شد قرب آنحضرت گوشه دو قوس یعنی گوشه قوس نزولی و گوشه قوس عروجی یکی شد
او ادنی یا قرب آنحضرت ازین هم نزدیک شد که عبارت از محویت است در ذات
مقدس آنچه مراد الله حق است از آیه کریمه وَدَنَا فَتَدَلّٰی فَكَانَ
قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنٰی ایمان آورده ایم و مراد الله تعالی
حق تعالی معلوم است چنانچه حدیث لِي مَعَ اللّٰهِ وَقْتٌ لَا يَسَعُ
فِيهِ مَلَكٌ ذکر شد که وقت قرب و محویت نبی مرسل نبود یعنی ذات محمد
در ذات مقدس محو شده بود باعتبار فکر این محویت علی الدوام نمی باشد و فکر
این محویت علی الدوام چنانچه از این فکر را حبه اکبر میگویند چنانچه حضرت مولوی

جامی علیه الرحمة فرموده است بیت مرا زعشق لی درد ای طبیبی + گراز جان بخشیم
در تقصیر درد + بصورت چو کوهم ماندم بجا + بمعنی چو ابرم گیتی نورد +
این استعداد ترقی کردن و در گذشتن باعتبار فکر و اندیشه از جمیع تعینات
و محویت حاصل کردن در ذات مقدس شاه صمد السمات است این استعداد در ملائکه نیست
چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمة فرموده بیت سماع ای برادر بگویم که چیست
اگر مستمع را بدانم که کیست + اگر مرد معنی طیر العنی ارواح او را محویت در ذات
مقدس حاصل شد فرشته فرو ماند از سیر او یعنی فرشته را استعداد محویت در ذات
مقدس نیست کمال بزرگی فقیری درین نیست که غیب گوید و یا رقص کند کمال
درین است که درین فکر محکم کند مصرع من نیم و الدیاران من نیم + دو فنا الله
تعالی و ایاکم آمین و این فکر وحدت وحدة الوجود در دل
محکم کند و تابعی بر شرع حضرت محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم مستقیم
شود و عمل کند و خلاف شرع شریف و خلاف آنچه علماء صوفیه قائلین
بوحدت فهم کنند خود را مستقل و مغایر وجود حق تعالی نداند و خود بین نباشد
و دیگر را زر بدبین نباشد اگر در دیگر یک نیکی باشد آن نیکی دیگر را یاد دارد
و از بدیها اعراض کند حق تعالی فرموده است فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ

محو کردن هرچه جز محبوب
طلب او

علی الله و در عفو کردن بدی دیگر برا امید اجر از عفو حق تعالی باشد و اگر در
بسیار نیکی باشد و یک بدی باشد آن بدی خود یاد دارد تا عجب و فخر در دل او را
نیاید و چون بنده برای امری دعا کرد و آن امر موافق اراده نشد بنده را باید
غمگین نشود حق تعالی فرموده است وعسی ان تکرهوا
شیئا وهو خیر لکم وعسی ان تحبوا شیئا
وهو شر لکم والله یعلم وانتم لا
تعلمون حق تعالی را همه شیء معلوم است و بنده را عاقبت امور معلوم نیست
حق تعالی حکیم مطلق است و کریم است و رحیم است و رئوف است هر چه در حق بنده
عین حکمت و خوبی باشد است کارها در خود هم خود بستن کار رحمت بنده با
خود را گردی تو ای نادان چرا آن یعنی بنده چرا این فکر میکند که کار موافق خواهش
من شود بنده را ضرر او را آنست که ازین فکر دور شود و هر چه حق تعالی در حق بنده
باشد اگر مولا ظاهری بنده را حکم میکند که مکان بسر کن و عذره صاف و پاک کن
بنده برای رضای او خوشنود شده میکند و اگر مولا حکم میکند بنده را عطار شود و عطر
سازی و عطر فروشی کن هم خوشنود شده میکند و حالانکه فاعل حقیقی حق تعالی است
و حضرت غوث الثقلین محبوب سبحانی علیه الرحمة والرضوان بخطاب حق تعالی میفرماید

گردی

الهی مطلق فاعلیتک فی کل مفعول
حتی لا اری فاعلا غیرک بر فکر خود نیاید و بنده را
آید آنچه لیاقت دارند و هر چه دارند که در دل اند همه از حق تعالی است دارند و محل موافق
شرح کند فقیری با مریدی که همین سبب گفتن و رقص کردن فقیری است
چنان باشد خاک که بیخته و آب که بر روی آمیخته گفتی با ابر از روی دیگر
پای را زود گردی باشد و تا آن تکالیف مرعیه و ظهور عجیب و ظهور
مختلف متفاوت اثر تعینات دارند زیرا که هر تعین را اسم دیگر و اثر دیگر است اگر چه
ذات واحد است و چنانچه چون شیر در پستان است اقرب تعین شیر میشود و چون از
پستان بیرون می آید اول تعین شیر باقی باشد و باقی بودن تعین باعتبار فهم
فی الحقیقة تعین سابق نیست متجدد میشود و اگر تعین لاحق مثل تعین سابق باشد
فهم غلط میکند که تعین سابق باقی است پس تعین جغرات میشود و باز تعین
و باز تعین مسکه و باز تعین روغن میشود و چون روغن گاو خورد و تعین خون
میشود منه المبدء والیه المعاد پس ذات این همه واحد است که خواه
باشد و اسم هر تعین و حکم هر تعین و اثر دیگر دیگر است همچنین زرگر از نقره هر دار
زیور میسازد و هر زیور را صورت دیگر دیگر میباشد و حکم و اسم و اثر هر زیور دیگر است

لف

متفاوت

و ذات همه زیورها واحد است که نقره باشد و صورت و حکم و اثر هر زیور مختلف است

و در صد بود از سبب تعینات هر تعین را اسم دیگر گاهی شیر گاهی جغرات و گاهی دوغ و گاهی

مسکه و گاهی روغن این نام مختلف یافته میشود چنانچه حضرت مولوی جامی

علیه الرحمة فرموده بیت ای چهره گشایان که صفا تحقیقی + وای در طلب صدق

یقین صدیقی + هر مرتبه از وجود حکمی دارد + گر حفظ مراتب نکنی زندیقی +

مراد از وجود که درین مصرع است که هر مرتبه از وجود حکمی دارد ذات مقدس مراد

یعنی اگرچه در جمیع موجودات و در جمیع کائنات یک ذات مقدس است و موجود خارجی

همان ذات ذات مقدس است و این تمامی موجودات و کائنات و تعینات ذات

مقدس اند هر تعین را حکم دیگر و اثر دیگر و نام دیگر است در این ملاحظه باید کرد اگر ملاحظه

تعینات نکرد ناقص است و زندیق است و اگر ملاحظه وحدت وجود کرد و ملاحظه

تعینات نیز کرد کامل است و اسم هر تعین دیگر و دیگر است نام یک تعین بر تعین دیگر

الوهیت ناسوت و ملکوت نباید گفت و بی تعین [illegible] با تعین نباید گفت باید

دانست ذات بغیر تعین از تعینات نخواهد بود پس تعین از تعینات نیز لازم

ذات اند تعین خاص لازم ذات نیست چون ذات دیده شد تعین از تعینات

نیز دیده خواهد شد زیرا که ملزوم بی لازم نمی باشد پس در ذات که واحد است

تعینات که کثرت اند دیده شد که واحد است زیرا که لازم بی ملزوم نمی باشد پس در واحد که ذات است

کثرت دیده شد و در کثرت که تعینات اند ممکنات اند وحدت دیده شد که ذات است

وحدت بغیر کثرت دیده نمیشود و کثرت بغیر وحدت نیز دیده نمیشود پس ذات آئینه

کثرت شد که صفات و تعینات اند و در کثرت وحدت که ذات است دیده شد پس هر دو

معنی دو آئینه و عکس آئینه یکدیگر شدند ذات بغیر تعینات هرگز ظاهر نیست و تعینات بغیر ذات

وجود ظاهری یا خارجی هرگز نیست از این سبب آئینه یکدیگر اند آثار و احکام ایشان اثر

و از سبب ظهور آثار و احکام ایشان صور عجیبه و اشکال مختلفه که وجود [illegible]

نفس الامری دارند مشهود خاص و عام اند چنانچه حضرت مولوی جامی علیه الرحمة

فرموده بیت ساری است سر عشق در اکوان علی الدوام + کالبدر فی

الدجیة والشمس فی الظلام + حضرت مولوی صاحب لفظ ساری برای تفهیم

مردم و فهم عبارت فرموده زیرا که ساری آنوقت میشود که یک موجود در موجود دیگر

سریان میکند و اینجا یک ذات مقدس موجود است و دیگر اصلا هیچ نیست پس مراد

از ساری موجود بودن مراد است چنانچه در شب تاریک ماه برآید و در ظلمت شمس

برآید در آنوقت از وجود ماه و شمس هیچ شک نیست همچنان در موجود بودن ذات

مقدس در جمیع موجودات شک نیست بلکه اظهر من الشمس است کسی که [illegible]

دیدار خود بدید مصرع در پرده سوی اهل نظر میکند خرام + حضرت مولوی

صاحب در آن غزل فرموده است مصرع ممکن ز تنگنای عدم تا کشیده رخت +

یعنی در خارج عدم اند و در علم حق تعالی موجود مصرع واجب بجلوه گاه [illegible]

کام + حضرت مولوی صاحب مراد از ممکن اعیان ثابته داشت که در علم حق تعالی

اند ما شمّت رائحة وجود الخارج مراد از واجب

ذات مقدس در [illegible] که ذات بی [illegible] تعیین هرگز ظاهر نیست باز حضرت مولوی

صاحب در غزل فرموده است بیت در حیرتم که این همه نقش عجیب چیست + بر لوح

صورت آمده مشهود خاص و عام + باز حضرت مولوی صاحب جواب این حیرت

فرموده است بیت هر یک نهفته لیک ز مرآت یکدگر + در جلوه [illegible]

احکام خویش کام + واجب بغیر تعیین ظاهر نیست نهفته است و ممکن

اعیان ثابت اند در علم حق تعالی موجود اند و در خارج نهفته اند لیکن

واجب و ممکن آیینه یکدیگر اند یعنی ازین سبب آیینه یکدیگر اند ظاهر اند

سبب ظهور آثار و احکام ایشان صور عجیبه و اشکال مختلفه که در وجود

[illegible] نفس الامری و در [illegible] مشهود خاص و عام اند و اشکال عجیبه عبارت از عالم

[illegible]

بهمه ناظر است و انکشاف این همه بر حق تعالی در ازل و ابد برابر است نباید

که در ازل انکشاف بود و در ابد زیادتی انکشاف شد چنانچه مثلا زید گفتگو

بعمرو داشت در جواب سوال او یکدیگر بسیار کرد در عین گفتگو در دل زید وقوع واقعه

آمد که اول چنین باید گفت و بعده چنان باید گفت اول گفتگو در باره [illegible]

و بعده در میان عربی و فارسی و در میان گفتگو سکوت بسیار خواهم کرد

و بعده با نرمی و بعده با درشتی باید گفت پس این همه که مذکور شد در دل زید

انکشاف یافت و این انکشاف بمنزله کلام است که این را حرف و صوت نیست

و تقدیم و تاخیر نیست چون در وقت گفتگو در ظهور بتدریج آمد آنچه [illegible]

در دل زید آمده بود زیادتی انکشاف شد و حرف و صوت شد در حق [illegible]

انکشاف است و در حق تعالی زیادتی انکشاف نیست و ذات مقدس و

علم و قدرت و حیات و سمع و بصر و اراده و کلام و تکوین است این صفات ذاتیه

اند و غیر منفک از ذات اند قدرت بی مقدور نمی باشد سمع بی مسموع و

تکوین بی کائنات نمی باشد و بعده [illegible] جزئی و دعا میکند حق تعالی بسمع اجابت

مسموع میفرماید و این کائنات و این مسموعات که در ابد اند همه در ازل

حاضر نزد حق تعالی اند و او همه را از ازل سامع و اراده بی مراد نمی باشد همه

حاضر نزد حق تعالی اند و توریت و انجیل و فرقان حمید و صحف مبارک
کلام ازلی اند و علم هیچ معلوم نمی باشد و معلوم باین علم ذات مقدس و جمیع شیون
و صفات و اسماء ذات مقدس است و جمیع مراتب تنزلات و جمیع الوهیته و جمیع
اسماء ربوبیته و جمیع اسماء کونیه و جمیع کائنات معلوم باین علم است
و نیز عبودیت و مسافت درمیان الوهیته و عالم همه معلوم باین علم است و تقدم
هر یکی نیز معلوم باین علم است آنچه در ابد در ظهور به تقدیم و تاخیر است همه معلوم
باین علم است و حدوث آنچه ذره ذره در عالم است به تقدیم و تاخیر همه معلوم باین
علم است یک ذره از علم حق تعالی پوشیده نیست و حدوث زمان و مکان نیز
معلوم است باین علم ازلی است و زیادتی انکشاف نزد حق تعالی هرگز نیست
و نزد حق تعالی نه ازل و نه ابد است ازل او ابد است و ابد او ازل است ظاهر
و باطن نزد حق تعالی برابر است ازل و ابد برابر است چنانچه در تفسیر حسینی
در بیان قوله هو الاول و الآخر مرقوم است پس آنچه در ازل و
ابد است نزد حق تعالی برابر است پس هر چه از عالم که بهمین طور ظهور میکند
در عالم ازلی حق تعالی بانکشاف تام بود حق تعالی در هر ساعت متجلی است
تعطیل صفات حق تعالی از قدرت و سمع و غیره لازم نیاید [illegible]

بنا اقتضا ظهور آثار نمود پس نشد این همه معلوم حق تعالی اند زیاد انکشاف
نیست تخلف مقتضی از مقتضی لازم نیاید و حالت منتظره که آن حالت
کمال پوشیده و لازم نیاید و فرق درمیان دلالت مطابقی و تضمنی اینست
چون انسان بر حیوان ناطق دلالت کرد اگر ملاحظه کنیم که تمام انسان بر تمام
حیوان ناطق دلالت کرد این دلالت مطابقی است و اگر ملاحظه کنیم دلالت
انسان بر حیوان دلالت کرد این دلالت بر واحد واحد تضمنی است پس مطابق معاً
شدند بی تقدم و بی تاخر شدند لیکن مرتبه مطابق مقدم است بر مرتبه تضمنی همچنین
در علم ازلی حق تعالی ذات مقدس خود را معلوم کرد این علم اجمالی شد و متعلق
علم اجمالی واحد است که ذات است و علم ذات علم جمیع لوازمات ذات از شیون ذات
و صفات و اسماء ذات و تنزلات است پس این علم اجمالی است که علم ذات است
و چون ملاحظه یکیک معلوم کرده شد این علم تفصیلی است و متعلق این التفصیلی
کثرت است که واحد است پس علم اجمالی و علم تفصیلی معاً شدند لیکن مرتبه
اجمال بر مرتبه تفصیل مقدم است و متعلق علم اجمال واحد است که ذات مقدس است
و متعلق علم تفصیلی کثرت است که علم ذات و علم صفات باشد زیرا که از علم لزوم
علم لازم می آید و در علم صفات علم ذات شد نیز زیرا که صفت بی موصوف نمی باشد

پس علم در غیب قدیم است یعنی نزد حق تعالی قدیم است زیرا که انکشاف
برابر است زیادتی انکشاف هرگز نیست در ازل ابد است و در ابد ازل است
نزد حق تعالی نه ازل است و نه ابد است الا لیس چون تعلق اراده حق موجود
تعالی بوجود عالم و خروج از عالم غیب بطرف عالم شهادت شد آن اعیان
ثابته احتمال اراده حق تعالی میکند و از عالم غیب بعالم شهادت
خروج میکند یعنی آنچه معلوم حق تعالی بود از ظهور و از تقدم بذر بر
ذلک معلوم حق تعالی موافق معلوم بودن در ظهور آمدند پس این ظهور
حدوث است و خروج از علم است بطرف عالم شهادت است و فی الحقیقة
اعیان ثابته در علم حق تعالی اند اگر از علم خارج شوند جهل لازم آید تعالی
الله عن ذلک لیکن آثار اعیان ثابته در علم شهادت ظاهر میشود از
سبب ظهور آثار اعیان ثابته در عالم شهادة گفته میشود که اعیان ثابته
در عالم شهادة ظهور کرده است در چنین خروج حدوث است و مسبوق بعدم
خارجی است و محتاج بایجاد حق تعالی است پس لازم نیاید تعطیل
صفات و تخلف مقتضی از مقتضی در هیچ صفت لم یکن فیه
زیرا که عالم در غیب و در علم حق تعالی است بهمین وجوه است تعطیل

صفات لازم نیاید و چون تعلق اراده که صفت حق است سبحانه تعالی بوجود عالم شد
همان وقت عالم موجود شد و پس تخلف مقتضی از مقتضی لازم نیاید و چون که حدوث
عالم زیادتی انکشاف هیچ نشد ازل ابد نزد حق تعالی برابر شد هیچ کس لازم نیاید
و حدوث عالم ثابت است چنانچه از حدیث مبارک می آید کنت کنزا
مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف
چنانچه از کتاب سواء السبیل و از کتاب انیس معلوم میشود و عبارت
کتاب انیس فحیث غیب الالوهیة هناک جمیع
التنزلات وحیث الالوهیة هناک العالم و
قد یعقل بحسب الوهم ان بین الالوهیة
و العالم بینونة و مسافة و لکن بحسب
التوفیق التحقیق لا بینونة و لا مسافة
بینهما اذ العالم عبارة عن ظهور احکام
الاسماء الالهیة له تعالی فاسماؤه تعالی اقتضت
العالم و انفکاک المقتضی عن المقتضی
مع و ان فرض البینونة بین حضرت الالوهیة

وَالعَالَمِ يلزم تعطيل الصفات ويلزم ايضا ان
يكون الله تعالى حالة منتظرة بالقوة
ليتكمل بما يأتي بالفعل ويلزم ايضا ان
يرجع الى الحق سبحانه وتعالى وجود العالم
والعالم صفة لم تكن قبل ذلك فعلى
يلزم ازلية وجود العالم فما معنى قوله
تعالى والله غني عن العلمين وكان الله
ولم يكن معه شيء قال الشيخ في الفيض
الهودي وهو الاول اذا كان هو ولا هي وهو
الاخر اذا كان عينها عند ظهورها فتوقف ظهور
الالهية والاسماء بالعالم واما ذاته فغني عن
العلمين فبالنظر الى الذات وجود العالم وعدمه
سيان وقوله هو الاول اذا كان هو ولا هي
هو الاولية الذاتية وكذلك ارتباط الممكن
اي المظاهر والمصنوع بالواجب اي الذات من حيث

هي فليس للعالم الذي هو شرح الاسماء في الازل
اي في مرتبة الذات مرتبة وجودية فانها صورتها
الواجب اي مرتبة الذات فقبل النشأة علم الله سبحانه
وتعالى بذاته تعالى وبالعالم حضوري فليس
عنده ماض وحال واستقبال بالامتداد والزمان
مع الحوادث الممكنة في اجزائه حاضرة بنسبة
واحدة عنده تعالى فالواحضرة الوجود المطلق
اقتضت اسماء مصادرها صفاته منها حقيقية
لا تتوقف على الغير كالحيوة ومنها اضافية تتوقف
على الغير كالربوبية فلو قيل بحدوث العالم
يلزم تعطيل الصفات مثلا حين عالم نبود صفت ربوبيت نخواهد بود و
تخلف المقتضي عن المقتضي ورجوع صفة لم
يكن فيه تعالى وهذا في حضرة محال فلا
ان لا يكون بين العالم وحضرة الالهية بون
فهو قديم وما العالم الا صور الاسماء الالهية

وتبين الأحدية المطلقة والأعيان الثابتة
في حضرت العالم بنسبة الوجود حاضر ورفعة
بتجلي واحد وأما بنسبة بعض مخفاء بعض
فالحدوث هو الظهور الثابتة لبعض دون
بعض فالعالم قديم مع الحدوث هكذا أتم
المقام وأقوال الكتاب والسنة ناطقان
بحدوث بعض ما بعض فهو حادث بظهور العالم
وانظم إليهما أي كثير من فحول العلماء
والأولياء فهو من مخترعات الفلاسفة أو من
نتيجة ولحد وهم فالتحقيق أن الأعيان الثا
في حضرت العلم ما شمت رائحة الوجود لكن
أفيضت صور العالم ليست كمثل فله تعالى
غيب وشهادة فالعالم في الغيب قديم إذا أراد
إيجاده يقول كن فصور العالم الكائنة
في الغيب تحت كلمة فامتثلت بخروجها

من الغيب إلى الشهادة فهذا الخروج من شئون
الغيب إلى ديوان الشهادة هو الحدوث فالصور
الطبيعة مسبوقة بالعدم ومحتاج إلى الغير
أما الصور الغيبية أي الكائنة في عالم
الغيب فهي قديمة مع الحضرت الإلهية ولا
يلزم التعطيل والتخلف والرجوع اين نقل از نسيم

وحضرت مولوي جامي عليه الرحمة مناجات ميكند ومعفر درين بيت الهی غنچه امید بگشا

گلی از روضه جاوید بنمای بخندان از لب آن غنچه باغم وزین گل عطر

پرور کن دماغم مراد از غنچه امید دل است چنانچه غنچه اوراق گل ميباشد

چنان خود دل هزاران امید ميباشد يعني دل مرا بنور معرفت كشاده كن يعني

گلی از روضه جاوید بنمای مراد از گل نور معرفت است نوري از انوار تجليات ذات

مقدس كه روضه جاويد است بمن نما چون غنچه اميد كه دل است بنور معرفت كشاده

شده تمام باغ من كه وجود من است از سبب آن منور وخندان كن وازگل معرفت

دماغ من معطر كن تا باغ من تمام بنور معرفت منور ومعطر شود چنانچه در حديث

مبارك است لا يسعني أرضي ولا سمائي ولكن يسعني

گنجایش نمیکند مرا زمین من ونه آسمان من ولیکن گنجد مرا

قلب عبد المؤمن حضرت مولوی جامی علیه الرحمة میفرماید

مرا از محض فضل و کرم خود همون وسعت عطا فرمود حق تعالی فرموده الله نور

السموات والارض مثل نوره کمشکوة

فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة

کانها کوکب دری یوقد من شجرة

مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة

یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه

نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء

ویضرب الله الامثال للناس والله بکل

شیء علیم در تفسیر حسینی آورده است که نور نامی است از نامهای

خدا تعالی سبحانه خدا تعالی را نور توان گفت و بپارسی روشنی نباید گفت

که هر چه روشنی ضد تاریکی است و خدا تعالی آفریننده این هر دو ضد است و نزد محققان

نور حقیقی هستی حق تعالی است که همه موجودات بدو ظاهر اند هر چه ادراک کنی

اول هستی مدرک شود اگر چه لذت ادراک غافل باشی و از غایت ظهور مخفی باشد

چنانچه ادراک الوان و اشکال بواسطه ضیا نیست که محیط است با وجود

با وجود این پیدایی و این ظهور بخشیده آن الوان و اشکال از ادراک ضیا غافل

میشود و چون تاریکی میشود آن وقت ادراک الوان و اشکال از ادراک میشود بسبب

تاریکی که ضد ضیا است ضیا معلوم شد و لغیبت ضیا میگردد که ورای این

الوان و اشکال امری دیگر هم مدرک بود که ضیا است همچنین نور هستی حقیقی

محیط است بضیا و الوان و اشکال که هر چه ادراک کنی اول هستی مدرک شود اگر چه

از ادراک غافل باشند تمام شد نقل تفسیر حسینی کاتب الحروف گوید که ضد ضیا تاریکی

و بضد ضیا ضیا معلوم شد چون ضد حق تعالی هیچ نیست و لیس کمثله شیء است

و همه با و مدرک اند از سبب کمال ظهور ذات هستی حق تعالی مخفی ماند و نیز

تفسیر حسینی فرموده نور نور معرفت اسرار الهی است یعنی چراغ معرفت فی زجاجة

دل عارف افروخته است و مشکوة سینه عارف است از برکت اینست الفقیر

شجره وجود مبارک محمدی صلی الله علیه وسلم که نه شرقی است و نه غربی بلکی کلی است

و [illegible] عالم است آن چراغ افروخته از فرا گرفتن عارفان اسرار از تعلیم سید الابرار

سر نور علی نور توان معلوم کرد تمام شد کلام تفسیر حسینی کاتب الحروف [illegible] گوید

حضرت مولوی جامی علیه الرحمة فرموده است بیت ذات تو هم هستی و هم

هست کن همه عالم نو و کهن نزد قائلین بوحدت وجود دو معنی ست

ورزجاجة

زیت

یکی به معنی کون و حصول که بمعنی مصدری اند دوم معنی وجود ذات است
پس معنی وحدت وجود وحدت ذات است حضرت مولوی جامی علیه الرحمة
فرموده مصرع ذات تو هم هستی و هم هست کن + اینجا هستی بمعنی وجود
بمعنی ذات است مراد از هستی که بمعنی ذات است حق تعالی مراد است از آنکه
هر شی موجود محتاج هستی است و هستی بمعنی ذات محتاج به هیچ نیست و حق
تعالی محتاج به هیچ نیست بنا بر آن اطلاق هستی بمعنی ذات بر حق تعالی
میکنند و آنچه سابق تحریر یافته نقل از تفسیر حسینی که نور حقیقی هستی حق تعالی
است نزد محققان و از هستی ذات مراد است کون و حصول مراد نیست قوله
اللّه نور السموات والارض آیت اللّه تعالی ذات آسمان
و زمین است یعنی ذات که متجلی است بتعین آسمان و زمین آنچه مراد حق تعالی
است ازین آیه کریمه بحق تعالی معلوم است به همون مراد اللّه تعالی آمنا و صدقنا
چنانچه حضرت مولوی جامی علیه الرحمة در شرح لمعات فرموده است همه را صور تجلیات
تعینی ذات احد حق میدان و قایم بوی دان چون نزد محققان مذکورین همه موجودات قایم بذات
حق اند پس آسمان و زمین نیز تعین تعینات ذات مقدس شد و مراد از نور که در قول
تعالی است مثل نوره کمشکوة فیها مصباح [illegible]

نور اسرار الهی است و مراد از مشکوة سینه عارف بالله است و مراد از زجاجه
قلب عارف است و مراد از شجره وجود مبارک محمدی صلی الله علیه وسلم و مراد از
زیت که در قوله تعالی یکاد زیتها یضیء تلقین مبارک
آنحضرت علیه الصلوة والسلام است و مراد از نور علی نور فراگرفتن عارفان است
اسرار از تعلیم سید الابرار علیه الصلوة والسلام تمام شد کلام کاتب الحروف
که از عبارت تفسیر حسینی مفهوم کرده ارقام نموده و نیز حضرت مولوی جامی علیه الرحمة
فرموده بیت دوستان زان آب نوش باتیم + دور افکن استتار جلالش باتیم +
حق تعالی انسان را نور معرفت اسرار عطا فرموده پس انسان اسرار ربانی میکند
و انسان کامل سر سری از اسرار الهی چنانچه میگویند زید عدل از کمال عادل شدن عدل گفتند
پس انسان کامل از سبب آنکه نور معرفت اسرار الهی که او عطا فرموده اند و مظهر آن
نور معرفت اسرار الهی شده است پس این انسان نیز از اسرار الهی است و چون
عارف مظهر جمیع اسماء الهی است سوی الوجوب الذاتی
و سوی الغنی الذاتی بموجب حدیث قدسی مبارک لا یسعنی
ارضی ولا سمائی لکن یسعنی قلب
عبدی المؤمن [illegible]

یعنی و آنا یسخره معلوم شد باید دانست که بزرگی از قائلین به وحدت
وجود با زنی ملاقی شد چون نظر آن بزرگ بر آن زن افتاد آن زن عورت غلیظه
خود بر بست گر آن بزرگ نظر خود را از دیدن عورت غلیظه خود بست آن زن گفت
که شما میگوئید همه موجودات صور تجلیات حق اند و قائم بوی اند پس باید که دیدن عورت
عورت غلیظه و دیدن کف دست هر که نزد تو برابر باشد پس چرا نظر بستی و از دیدن
غلیظه پرهیز میکنی آن بزرگ گفت یقین میدانستم که همه موجودات صور تجلیات
حق اند لیکن هر مرتبه از وجود حکمی دارد و از بعضی مظاهر ایمان و انقیاد امر و نهی ظاهر
میشود و از بعضی مظاهر کفر و فسق و عصیان ظاهر میشود پس باید که چون یقین شد
واجب الوجود یکی است و موجود حقیقی خارجی یکی است و فعال لما یرید اوست و هر مرتبه
از وجود را حکمی جداست پس هر چه امر حق تعالی باشد باید که این سخن بخورید آنرا باید
بجا آورد و هر چه نهی از آن فرموده نباید خورد و آن شیرین جایز فرموده باید دید و از آنچه
نهی فرموده نباید دید بر آنکه اگر نفس مطمئن است از آن نفس خوش بین آثار ایمان از
انقیاد امر و نهی ظاهر خواهد شد و اگر نفس کافر است مخالفت امر و نهی ظاهر خواهد شد
و جزا و سزا بر آن عمل مرتب خواهد شد و حق تعالی قادر است که جزا آن عمل بر آن
مرتب کند یا نکند پس اگر آثار فسق از نفس ظاهر خواهد شد و حق تعالی بکرم خود رحمت کند

قادر است و اگر عذاب کند قادر است باید دانست که بیان اسرار توحید باین طریق که وجود
وحدت وجود دارد یا آنکه در خارج سوای یک ذات مقدس هیچ دیگر موجود خارجی نیست
احکام شریعت از قصاص و امر بالمعروف و نهی عن المنکر و ساجد و مسجود بودن و عابد
بودن و معبود بودن و غیر تکالیف شرعیه همه بسبب شریعت جاری است و بنای
همه بر وجود وهمی خارجی است زیر آنکه همه موجودات صور تجلیات حق اند و تجلی عبارت
از تعین است و تعین را وجود در خارج نیست در نفس الامر هست و اثر هر تعین در خارج ظاهر است
چنانچه صداقت و عداوت را وجود در خارج نیست و آثار صداقت و عداوت در خارج
ظاهر است و از سبب غلط کردن و اهم حکم کرده میشود که صداقت و عداوت ظاهر است
همچنان تعینات را وجود در خارج نیست و اثر هر تعین در خارج ظاهر است و از سبب ظهور
اثر هر تعین این موجودات خارجی مرئی مشهود اند و ایشان را وجود وهمی خارجی
است و وجود خارجی حقیقی نیست و بنای تکالیف شرعیه بر این وجود وهمی خارجی است
پس این موجودات خارجی وهمی در خارج معدوم اند و فانی اند و موجود در نفس الامر
اند زیر آنکه موجودات اثر تعینات اند و تعینات را وجود در نفس الامر است و وجود
حقیقی خارجی و نفس الامری ذات مقدس است از این چنین اسرار سوای اهل الله
مرشد کامل نگشود چنانچه حضرت مولوی جامی فرموده است رستن ازین پرده که هر جانست

بی پر و بی پیر ز امکان نیست + سر فنا را به از وکس نگفت + در بقا را به از وکس نسفت

در مثنوی مبارک ست بیت عقل را اندرین سودا چکار + کور را در نزد دریا

چکار + و حضرت شیخ سعدی علیه الرحمة فرموده ست بیت ره عقل جز پیچ بر پیچ نیست

بر عارفان جز خدا هیچ نیست + توان گفت این با حقایق شناس + ولی

خورده گیرند اهل قیاس + که پس آسمان و زمین چیستند + بنی آدم و دام و دد کیستند

پسندیده پرسیدی ای هوشمند + بگویم گر آید جوابت پسند + که هامون و دریا و کوه

و کوه و فلک + پری آدمی زاده و دیو و ملک + همه هر چه هستند از و کمترند

که با هستیش نام هستی برند + زیرا که هستی حقیقی خارجی حق تعالی راست

و هستی دیگران وهمی ... بیت عظیم ست پیش تو دریا بموج + بلند است

خورشید تابان باوج + ولی اهل صورت کجا ره برند + که ارباب معنی بملکی درند

که گر آفتاب ست یک ذره نیست + و گر هفت دریاست یک قطره نیست + چو سلطان

عزت علم بر کشد + جهان سر بجیب عدم در کشد + و نیز حضرت شیخ سعدی

فرموده ست بیت ترا با حق آن آشنائی دهد + که از دست خویشت رهائی دهد

که تا با خودی با خدا راه نیست + وزین نکته جز بیخود آگاه نیست + و معنی این مصرع

که مصرع که تا با خودی با خدا راه نیست + چنانست که تا اگر وجود خود را معدوم و وجود

حق میدانی ترا در معرفت خدا تعالی راه نیست و چون خود را معدوم و در نیستی و موجود در خارج

محض حق تعالی را دانستی همه موجودات را صور کلیات حق دانستی آنگاه در معرفت

را یافتی و دیگر بزرگی فرموده ست بیت خویش را گم کن وصال اینست بس + خود مبا

اصلا کمال اینست بس + خود [illegible] شریف حضرت مولوی جامی علیه الرحمة و الغفران

فرموده ست بیت یارب همه خلق را بمن بد خو کن + و از جمله جهانیان مرا یکسو کن

یعنی یارب چنان کن که همه خلق را بد خو دانم و همه خلق را موصوف بصفت بد خوی چه

عدم ست دانم چه ضرورست که وجود همه خیر ست و عدم همه شر [illegible] پس چون خلق را موصوف

بصفت بد خوی و موصوف بصفت عدم و معدوم خارجی بدانستم خواهم دانست که وجود

خارجی حقیقی محض حق تعالی راست و از جمله جهانیان یکسو خواهم شد و موجود حقیقی

و فاعل و فعال افعال کما هو حق تعالی خواهم دانست زیرا که نزد صوفیه علیهم الرحمة

خلق عبارت از ذات مقدس مع التعین ست و تعین در خارج معدوم ست پس عدم که تعین

خوی الشان ست و عدم در وجود شر ست پس خلق را موصوف بصفت بد خوی خواهم

دانست و موجود حقیقی حق تعالی را خواهم و دانم خلق همه معدوم ست چنانچه صاحب مثنوی

شریف علیه الرحمة فرموده ست بیت مالک الملک ست مالک او ... اورا و ... ما و

من جمله پیش او شهید + یعنی در وهم غلط افتاده اند که مالک هستیم و ما سکیم

این باد من از وهم غلط خود دور کنید فی الحقیقة مالک الملک و موجود حقیقی و
واصل حقیقی است از وهم غلط دور شده مالک الملک را دانسته و باید دانست
که حضرت مولوی جامی علیه الرحمة والرضوان فرموده است بیت توحید
ای خلاصهٔ مختصر عات باشد بسخن باقی از همتات + او نفی وجود کن
که در خود یابی + سر یگانگی از فصوص و لمعات + مراد از نفی وجود کردن این نیست
که من وجود خود را که در وهم غلط خود مقرر کرده که من موجود در خارج ام این وجود
خود را نفی کن موجود حقیقی فقط حق تعالی را دان در مثنوی مبارک است بیت
ای شهان کشتیم ما خصم برون + ماند خصمی زو بتر در اندرون + قدر جهاد
من جهاد الاصغریم + این زمان اندر جهاد اکبریم + مراد از خصم اندرون این نیست
که وهم غلط خود را محکم کردی که من موجود خارجی ام درین وهم غلط تو بدتر خصم
اندرون تو گشتن او بسیار دشوار است الغا در مثنوی شریف است بیت
سهل شیری دان که صفها بشکند + شیر آن باشد که خود را بشکند +
صورتی خود را شکستی سوختی + صورتی کل را شکست آموختی + ...
کار کم جنبان بود + که گریز از خویشتن آسان بود + هر که از خم بود او را قرار
و چون از وهم برگردد او را قرار + هست که خصم خود هم اندر گریز + تا ابد کاری من آید جز گریز

یعنی خود را خصم خود مقرر کرده ام و از خود بیخبر شده ام باید که از من این گر چنین شد
خلق عبارت از ذات مقدس مع التعین است از زید و عمر و بکر و غیر ذلک از یکدیگر
ممتاز بسبب تعین است پس از سبب تعین انکه خلق خلق است تعین را وجود در نفس الامر
است و وجود در خارج نیست و ساعت بساعت متبدل میشود لیکن از تعین که وجود
در تعین اینست که یقین یقین دانند که موجود حقیقی خارجی فقط حق تعالی است
و دیگر همه موجودات وجود وهمی نفس الامری دارند نه خارجی زیرا که تعین در خارج عدم
است آثار تعینات موافق مراد عین ثابته در او عین ثابته هر یک موجودات در
خارج ظاهر است بنا بر آن در وهم غلط می افتند که این موجودات در خارج موجود اند
و دفع کردن این وهم غلط را نهایت دشوار است و لهذا این را جهاد اکبر گفته اند
و خلاصی یافتن ازین وهم غلط سوای امداد مرشد کامل ممکن نیست چنانچه حضرت
مولوی جامی علیه الرحمة فرموده است بیت رستن ازین پرده که بر جان تست
بی مدد پیر نه امکان تست + لیکن این فکر در هر لحظه و در هر ساعت محکم کنند بیت
من نیم والله یاران من نیم + جان جانانم سر سرم من نیم + من نمیگویم
انا الحق یار میگوید بگو + چون نمیگویم مرا دلدار میگوید بگو + چون ازین سبب
این فکر که محکم کرد و ازین فکر غافل نشد هر دل نگوید الله الله و هر زبان خاموش

باشد و این مرتبه علم الیقین بداند که همه موجودات صور تجلیات حق تعالی
اند و قایم بحق تعالی اند این جهاد اکبر است و برین مداومت کند امید از آن حق تعالی
بفضل و کرم خویش مرتبه عین الیقین و حق الیقین عطا خواهد فرمود و این دو مرتبه
علی الدوام نباشد چنانچه از حدیث مبارک لی مع الله وقت لا
یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل
معلوم می‌شود محبت علی الدوام نیست حضرت مولوی جامی علیه الرحمة فرموده
بیت در نفی وجود کوش که در خود یابی + هر که بیابی ز نقوش و لمعات +
حضرت شیخ سعدی علیه الرحمة فرموده است بیت که تا با خودی با خود راه
ولازین نکته خبر نبود آگاه نیست + تا اول در آیینه دل کنی صفا
پدید هیچ حاصل نگیری + مضمون این کلام هر دو صاحبان علیهما الرحمة واز ظهور
اینست که مرتبه علم الیقین را محکم کند و زبان دل بذکر الله الله مشغول باشد و علم الیقین
عبارت از اینست که نفی وجود کند و نفی وجود جمیع موجودات از عالم ناسوت و عالم
مثال و عالم ملکوت کند و یقین بداند که موجود حقیقی در خارج حق تعالی است و حده
ذات بی کیفیت است و ظهور ذات مقدس با تعینات است پس ذات مقدس بی
کیف است و با کیف است باعتبار اینکه بی کیف است و باعتبار اینکه کیف است و باعتبار

ظهور باکیف است چنانچه صاحب مثنوی فرموده است بیت اتصالی بی کیف
با چندین صور + ما هستیم همه مظهر خویش تیم + پس چنانچه بزرگان فرموده اند
الحمد لله الذی خلق الاشیاء وهو عینها
حق است ای باعتبار ذات عینها است لیکن باعتبار ظهور ذات مقدس با این تعینات
ثبوت و اتحاد نیست چنانچه بزرگان فرموده الحمد لله الذی
تنزه عن الفحشاء هم حق است زیرا که چون ثبوت و حلول و
اتحاد نیست تنزه عن الفحشاء گفتن حق است و چون نفی وجود جمیع تعینات
کرد باین طریقه که تعینات را بجز خارجی نیست به یقین درست کرد که این همه تعینات
در خارج مرتفع اند تعین علمی ازلی را مرتفع نخواهد دانست بنابران که این تعین
علمی ازلی عبارت از حقیقت محمدی است و حقیقت محمدی ظاهر و متجلی در همه تعینات
است اگرچه آن مرتفع شود این همه تعینات که خلق اند مرتفع خواهد شد چنانچه سایه
بر آن حال شخص در راگفت ای درخت از میان من و شمس دور شو تا شمس را بیابم در سطح
چشم درخت بر آن گفت اگر من که در چشم مرتفع شوم تو که سایه هستی نخواهی ماند
پس این تجلی علمی حجاب اکبر ذات مقدس شده و ظهور ذات مقدس با اسم و رسم
هست که معلوم علم ازلی بود فعلاً ظهور پیدا اول و مقدم خواهد بود و ظهوره لیس

از پدید خواهد بود پس چون حقیقت محمدی تجلی علمی ازلی شد و تمامی ظهوره چنانکه
که معلوم بعلم ست پس تمامی ظهوره حقیقت محمدی شد هر ظهوره که کرد حقیقت
محمدی کرد و حقیقت محمدی عبارت از ذات مقدس است که متجلی ست بصفت
علم ازلیه از صفات ذاتیه حق ست و ارتفاع صفات ازلیه ذاتیه هرگز نمی شود
پس تجلی علم نیز هرگز مرتفع نخواهد شد پس این تجلی علمی حجاب اکبر شد و از اسم
و رسم سبب تجلی علمی ست چون تجلی علمی از فکر سالک مرتفع شود ذات
مقدس از اسم و رسم در علم سالک نخواهد ماند محویت بذات مقدس سالک
حاصل خواهد شد تا دام که سالک سالک ست تعین تجلی علمی در فکر سالک خواهد بود
زین سبب این تجلی علمی ازلی که حقیقت محمدیست چنانچه حضرت شیخ
نظام الدین علیه الرحمة در تحریر حقیقت محمدیه یعنی تجلی علمی را باین تقریر
بیان فرموده بیت نخست اول که الف نقش بست * بر در محجوبه احمد نشست
مولوی موصوف ذات مقدس را تعبیه به احد فرموده و احد را حاجب مقرر کرده و از احمد حقیقت
را تجلی علمی مراد گرفته است و حضرت مولوی جامی علیه الرحمة فرموده است بیت
نقطه وحدت چو قدم افراخته * لا الی احد الفی ساخته * مراد از لفظ
احد الفی ساخته حقیقت محمدیه داشته پس این مولوی هم از حقیقت محمدیه بلفظ احمد

تعبیر فرموده و حق تعالی متجلی بحقیقت محمدی شده در جمیع تعینات ظاهر شد اگر معنی
لولاك لما خلقت الافلاك چنین کرده شود که حقیقت محمدی اسمی
واحد است اگر نمی بودی این همه موجودات بظهور نمی آمد زیرا این معنی حدیث قدسی شریف
لولاك لما خلقت الافلاك کرده شود احتمال دارد زیرا که به تجلی علمی ازلی
همه موجودات معلوم ذات مقدس اند و موافق معلوم بودن ظهور این موجودات در خارج شد
تجلی علمی اجمالی را حقیقت محمدی و حقیقت قلم و برزخ اولی و فیض اقدس گویند و تجلی علمی
تفصیلی را حقیقت آدم و حقیقت لوح و فیض مقدس گویند و این که نوشته شد که تا دام
که سالک سالک ست تعین تجلی در فکر سالک خواهد بود پس معلوم شد که تجلی علمی را بقا ست
و تجلی علمی تعینی ست و تعین بقا در دو ساعت نمی باشد هر ساعت متجدد می باشد پس باید دانست
که تعین لاحق اگر مثل سابق می باشد از سبب تجدد امثال در وهم غلط می آید که همان
تعین سابق باقیست و تجدد امثال در صفات عرضیه می باشد گاهی قهر می باشد و صفات ذاتیه
مثل قدرت و حیات و سمع و بصر و کلام و تکوین از ذات منفک نیستند چنانچه ذات حق عز
ظاهر بتعینات و تجلیات ست صفات ذاتیه حق تعالی نیز ظاهر به تعینات مختلفه
و متجدده هستند تجدد امثال در صفات ذاتیه عرضیه ست صفات ذاتیه همه ازلیه اند
پس تعین لاحق اگر مثل تعین سابق می باشد از سبب تجدد امثال در وهم غلط می آید

که همون تعین سابق باقی است فی الحقیقه باقی نیست عینیت سابقه متجدد میشود حق تعالی
فرموده كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ در تفسیر حسینی معنی این آیه
مرقوم است هر وقت حق تعالی در کاری است پس ازین تفسیر حسینی معلوم شد
که مراد از یوم وقت است و مراد از شان تجلی است پس لاجار تجدد امثال در صفات
عرضیه مقرر شد و حق تعالی هر ساعت متجلی است تجلی را تکرار نیست گاهی تجلی لاحق
مثل تجلی سابق می باشد گاهی مثل تجلی سابق نی چنانکه گاهی قهر در ذات مقدس تعطیل را
نیست و آنکه منکران تجدد امثال هستند از گفته او ایشان تعطیل لازم می آید
بزرگی در حق ایشان فرموده است بیت … ازان گفته خدای که تو داری
هر لحظه … خدای دگر است یعنی ذات مقدس حق سبحانه و تعالی هر لحظه بتجدد
امثال متجلی است پس تعطیل در ذات مقدس نشد و بر قول منکران تجدد امثال تعطیل
لازم می آید بزرگی فرموده است بیت بهر رنگی که خواهی جامه می پوش … من از …
قد می شناسم یعنی حق تعالی بهر لباس صورت تجلی ظاهر شود … که همه موجودات
حق اند … حق تعالی اند … چون مرتبه علم الیقین علی الدوام سالک را حاصل
شد مرتبه عین الیقین نیز بفضل و کرم حق تعالی سالک را حاصل خواهد شد و از
دو مرتبه یعنی مرتبه عین الیقین علی الدوام می باشد در حدیث مبارک لی مع الله
… حق الیقین

وقت واقع شده است رزقنا الله تعالی وایاکم

این آیین بابه درست که حضرت خواجه حافظ علیه الرحمة فرموده است بیت
الهی سرزنش کرد مرا … بیش از تکلیم خویش … که …
تو این بوده که معدوم خارجی … الستی و تو خود را موجود خارجی دانستی …
خویش را بیرون کردی حق تعالی سرزنش کرد زیرا که چون کار تو موافق مراد او نشد تا
غمگین شدی زین غمگین شدن سرزنش او بود رسید خوشی از تو رفت … مراد او
و این خوشی را از تو گرفتن جنایت از تو گرفتن است و نیز حضرت خواجه حافظ علیه الرحمة
بیت در عشق خانقاه و خرابات … دل … بر گوی دیگر که گذشته … جنایت یعنی تو
خود را موجود خارج فهم کردی و چون کسی کار موافق مراد تو نشد غمگین شدی حق تعالی
بهر هیچ غم ترک … کرد خوشی را در جنایت آن از تو گرفت پس … در گوی دیگر جان وجود
بجز آن گوی دیگر گوی عدم است یعنی خود را فهم کن که معدوم خارجی ام و موجود حقیقی خارج
حق است تا مر ترا همیشه خوشی باشد و غم مرا هرگز نخواهد بود چنانچه حضرت غوث الثقلین محبوب
سبحانی قدس الله سره العزیز در … مبارک در یوم الاثنین فرموده است بیت
أَشْهَدُ فِي مُطْلَقِ فَاعِلِيَّتِكَ فِي مَفْعُولٍ حَتَّى لَا أَرَى
فَاعِلًا غَيْرَكَ لِأَكُونَ مُطْمَئِنًّا بِحُسْنِ أَقْدَارِكَ

یعنی آنست که ای حق تعالی بجا من که من میدانم فاعل مطلق باو در هر کاری تو هستی
خود را و دیگر کسی را فاعل نمیدانم پس بنده را باید که همیشه در همین فکر و همین فهم باشد
که حق تعالی رحیم و کریم است هر چه میکند حق تعالی میکند بکند و بغیر خود هیچ حق تعالی
هر چه بر بنده بکند و راضی باشد و داند که خوبی من در همین بود که حق تعالی کرده است و حضرت
شیخ سعدی علیه الرحمه فرموده است مشاهدة الابرار بین التجلی
والاستتار یعنی بکلیم اگر بزرگی فرموده است بیت هر زنگی که خواهی جامه می پوش
یعنی حق تعالی بلباس هر تجلی ظاهر میشود من میدانم که حق تعالی باین تجلی ظاهر شده است
و از آن تجلی مرا ذوق حاصل میشود چون حق تعالی را هر ساعت تجلی دیگر است آن تجلی
مخفی شود و تجلی دیگر ظاهر میشود و بآن تجلی دیگر ذوق دیگر حاصل میشود پس مشاهدة الابرار
بین التجلی والاستتار شد رزقنا الله تعالی و ایاکم آمین آمین آمین و دیگر حضرت خواجه حافظ
علیه الرحمه فرموده است بیت فغان کین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب
چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را + بدم گفتی و خرسندم عفاک الله نکو گفتی
جواب تلخ می زیبد لب لعل شکر خا را + و حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه فرموده است
بیت نگویند از سر بازیچه حرفی + کزان پندی نگیرد صاحب هوش + ترز این طایفه
علیه الرحمه صاحب هوش آنکسان اند که فهم وحدت وجود او شان مستحکم هست لیکن باید

که این کلام خواجه حافظ علیه الرحمه را این معنی کرده شود که این لولیان که ناز و کرشمه میکنند
همه شعور تجلیات ذات مقدس اند در یک مظهر ظهوره محبوبیت میشود و در دیگر مظهر ظهور محبیت
میشود و هر چه در دل از فکر فایده میآید همه ظهور های ذات مقدس است چنانچه مولوی عبد الرحمن جامی
علیه الرحمه فرموده است بیت رخ از جیب کنعان بر آورده + زلیخا را دمار از جان بر آورده
تجلیات مقدس است ساعت بساعت متجدد میشود پس حضرت خواجه حافظ علیه الرحمه فغان میکنند
که درین لولیان شوخ شیرین کار ظهور محبوبیت است و درین ظهور کار محبیت و عاشقیت
و عاشق را صبر نمی باشد و چون تجلیات ساعت بساعت متجدد میشود یک تجلی ظاهر میشود و بعده
مخفی میشود و دیگر تجلی ظاهر میشود و بعده مخفی مشاهدة الابرار بین التجلی والاستتار است
دیدار می نمائی و پرهیز میکنی + بازار خویش آتش ما تیز میکنی + و پیر مرشد خود را که مظهر ذات
مقدس است عرض میکنند بیت بدم گفتی و خرسندم عفاک الله نکو گفتی + جواب تلخ می زیبد
لب شیرین شکر خا را + باید دانست این مقرر است که وجود کلیه خیر است و عدم کلیه شر است
مرا بد گفتی یعنی عدم گفتی که تو در خارج عدم هستی و موجود در خارج یک ذات مقدس است از ینکه
مرا گفتی بسیار خوش شدم و خود را عدم و خارجی دانستم بسیار نیک گفتی مرا [illegible] شد که
مظهر محبوبیت هستی این جواب تلخ گفتن ترا زیبد که مظهر کمال حسن و خوبی هستی پس آنچه
که مها را بر وحدت وجود بیان کردن و فهمیدن ضرور است شخصی و زنده را میکشت چنانچه
معنی

فوک چو گرگ مشغلا میکنند دیگر شخص از وی سوال کرد که تو هنگامی که چیز مقابل
در وجود جهان چیزی نیست پس اینهمه چیز که میکنی و آن شخص در جواب گفت
که فعل کننده کیست که این هم اوست دیگر نیست و در آیه کریمه لا یسئل
عما یفعل و هم یسئلون از حق تعالی سوال کرده نمیشود
که این کار چرا کردی زیرا که حق تعالی حکیم است کریم است رئوف است رحیم است هر چه کند
در حکمت است چنانچه در آیه است باشد و از دیگران پرسیده میشود زیرا که این
دیگران در خارج معدوم اند با وجود معدوم بودن در فهم غلط خود میدانند که من موجود
خارجی ام چون خود را موجود خارجی دانسته از وی پرسیده میشود که چرا این کار
کردی و این گناه کردی موافق ظن او با وی معامله میشود و در آیه کریمه و الذین
هم الذین ... شیئا لا یستقل و معنی اینست اگر من چیزی
نکنی را هیچ با بدین شخص قدرت ندارد چیزی را کسی خود فعل کند با وجود اینچنین
عاجزی در فهم غلط خود میداند که من موجود خارجی ام و قدرت خود میکنم با آنکه وجود
خارجی حق تعالی دارند فعال لما یرید حق تعالی را دانند حضرت مولوی جامی
علیه الرحمه فرموده است بیت ای برده گمان که صاحب تحقیقی + و اندر طلب صدق
و یقین صدیقی + هر مرتبه از وجود حکمی دارد + گر حفظ مراتب نکنی زندیقی

هر تجلی و هر تعیین حکمی دیگر و حکمی دیگر دارد در یک مظهر عاشقی ظاهر میشود و از دیگر مظهر معشوقی ظاهر
میشود و از هر یک مظهر اثر فعل که قتل کردن است همان ظاهر میشود و از دیگر مظهر
آثار انفعال یعنی مقتول شدن همان ظاهر میشود چنانچه حضرت مولوی جامی علیه
الرحمه فرموده است بیت سر از جیب مه کنعان بر آورد + ز لیخا را دمار از
بر آورد + و در مثنوی مبارک است اگر کسی گوید مضمون این کلام باید بار بار گفته میشود
جواب او اینست که گرسنه هر روز طعام میخورد وقت گرسنگی چنان میداند که خورده
نبوده است پس هر که عاشق کامل است او مزه چشیده اند و با شوق این کلام میگوید و در
مثنوی مبارک است بیت هر که جز ماهی ز آبش سیر شد + هر که بی روزیست روزش دیر شد
ماهی ز آبش سیر شد + مراد از ماهی عاشق کامل است که از دریا سیر نمیشود و مراد از غیر
ماهی آنست که عاشق کامل نیست او از این کلام عاشقانه سیر میشود و روزش
دیر میشود و عاشق کامل را از این کلام هر بار گفته میشود لذت می آید بار بار
میگوید باید دانست که آینه آنرا میگویند که از آن صورت نقش ظاهر شود چنانچه
قند و روغن و آرد و آب آینه حلوا شده ولیکن طائفه بزرگوار که تا کمیش
وحدت وجود اند میفرمایند حلوا صورت تجلی ذات مقدس است و هر یک از آب
و آرد و روغن و قند صورت تجلی حق تعالی است و آن طائفه بزرگوار علیه الرحمه

و از قول آن که قائلین بوحدت وجود اند معبر باید که همه موجودات ظهور

تجلیات ذات مقدس اند و لفظ جعل دو معنی دارد یکی بمعنی خلق و ایجاد

دوم بمعنی استلزام ست که ملزوم مستلزم لازم ست این استلزام را جعل

میگویند چنانچه آفتاب مستلزم ضو ست و ضو لازم اوست و زید مثلاً

موجود ظاهر بغیر تعین نخواهد بود یا به تعین قیام یا بتعین رکوع یا بتعین سجود

یا بتعین قعود یا بتعین استلقا یا بتعین اضطجاع ظاهر خواهد بود یعنی تعین ظهور

زیدیت زید را یکی ازین تعینات لازم ست بغیر یکی ازین تعینات زید هرگز ظاهر

نخواهد بود پس سبحانه و تعالی بعلم ازلی معلوم کرد که این همه موجودات من الازل

الی الابد موجود اند صور تعینات و صور تجلیات من الله زیرا که ذات مقدس بغیر

تجلی از تجلیات و بغیر تعین از تعینات ظاهر گاهی نخواهد بود حالا آنکه یکی تجلی خاص

از تجلیات و یکی خاص تعین از تعینات لازم ذات مقدس نیست لیکن تعین از تعینات

و تجلی از تجلیات لازم ظهوره ذات مقدس ست زیرا که ظهوره ذات مقدس بغیر تعین از

تعینات و بغیر تجلی از تجلیات هرگز نیست پس یکی تعین از تعینات لازم نیست

ظهوره ذات مقدس ست و صور معلومه ذات مقدس با ماهیات تمامی موجودات از آنکه تمامی موجودات

بآن صور معلومه ذات موجود اند و چون این صور معلومه را ذات مقدس مستلزم ست

بغیر

و مستلزم را جعل میگویند پس نزد این طایفه علیه الرحمة که قائلین بوحدت

وجود اند ماهیات تمامی اشیا مجعول اند و نزد آن طایفه علیهم الرحمة

که قائلین بوحدت وجود نیستند ماهیات اشیا غیر مجعول اند زیرا که این طایفه

موجودات را صور تجلیات حق تعالی نمیدانند و میگویند چنانچه زید بعلم خود معلوم

کرد من کتاب گلستان نویسم طول یک انگشت و عرض کتاب چند انگشت و حاشیه

دو انگشت از چهار طرف باشد و هفت سطور باشد چون این ارادت بعمل باید

گلستان ... نوشت پس آن صورت گلستان که در علم زید در آمده بود آن ماهیت

این کتاب گلستان ست که کتاب گلستان موجود باین صورت شد و غیریت

معلومه کتاب گلستان لازم زید نیست و این صورت را زید خلق نکرده ست

پس آن صورت معلومه که ماهیت کتاب گلستان ست غیر مجعول است زیرا که

ماهیت را نه استلزام ست و نه خلق ست و زید کتاب گلستان را خلق کرده ست

و نوشته ست و ماهیات را که صورت معلومه ست خلق نکرده ست و هم استلزام

نکرده ست چنانچه دیگر خیالها بی اختیار در دل می آید این خیال کتاب گلستان را

نیز در دل کاتب بی اختیار اختیار آمد و کتاب گلستان موجود خارجی ست چنانچه

زید موجود خارجی ست و ماهیت کتاب گلستان که صورت معلومه زید ست که بغیر

اعتبار زید در علم زید آمده است همچنین تمامی موجودات که از ازل تا ابد موجود اند نزد
این طائفه که قائلین بوحدت وجود نیستند موجود خارجی اند چنانچه حق تعالی
موجود خارجی است باراده حق تعالی این موجودات موجود میشود و باراده حق تعالی
معدوم میشود و ماهیات این موجودات که صور علمیه حق تعالی اند موجود خارجی
نیستند موجود در علم حق تعالی اند و لازم حق تعالی هرگز نیستند پس این ماهیات اشیاء
معدوم اند و نزد آن طائفه علیه الرحمة که قائلین بوحدت وجود اند تمامی موجودات
و هستی این موجودات در وهم غلط پیدا شده که ما آن موجود خارجی هستیم این وجود
خارجی اند در وهم ایشان شده پس این موجودات وهمی شده موجود خارجی حقیقی محض ذات
مقدس است چنانچه در مثنوی مبارک است بیت ما کم الملک اوست ملک او
تا وهم ما لبه پیش او نهید یعنی از پیش وهم غلط خود که من موجود خارجی ام دور
این وهم غلط دور کنید موجود خارجی
حق تعالی را دانید چنانچه حضرت مولوی جامی علیه الرحمة فرموده است بیت
بگذر ز خیر خود را در دو جهان چیزی نیست بی نشان است که نام و نشان چیزی
یکروز در جماعت علما و اتقیاء جمع بودند و یک بیت شنیدند هر یک از آن جماعت علما
اتقیاء را از شنیدن آن بیت نهایت ذوق حاصل شد یک بزرگی صاحب علم و تقوی

آن جماعت را به سوال کرد از تحقیق و ذکر معنی این بیت چگونه خواهد بود در جواب آن
شخص گفت که بیت بیان شود آن این بیت است ای هندوی بدکیش اگر
سوی من آئی + زنار بخود بندم و ایمان بتو بخشم + معنی چنین گفت که در ظاهر
چنین می آید که گوینده این بیت خطاب بمرشد خود کرده میگوید ای هندوی یعنی سیاه
هندو بدکیش یعنی مراد از بد علام است یعنی کیش و مذهب تو نیست که همه موجودات
را عدم میدانی و مریدان خود را عدم می آموزی که همه خلق را عدم میدانید و وجود حقیقی
محض حق تعالی را دانید اگر بسوی من آئی یعنی من تو شوم تو من شوی ای فانی در
ذات شیخ شوم زنار بخود بندم یعنی عبادت تو کنم و معبود تو دانم مرا معبود
زنار بخود بستن است و ایمان بتو بخشم یعنی عبادت حق تعالی ترک کردن ایمان است
یعنی عبادت حق تعالی چنانکه تو فانی فی الله هستی این دم برتو باد من فانی فی
و عبادت تو کنم در مثنوی مبارک است بیت شکر مصطفی که چون او شد پدید + در
خود خیالی حق رسید + و در مطلع الانوار است بیت تا صنم پیر ما صنمیات
بلکه یکی از صفت کبریاست + و دیگر بزرگی فرموده است بیت چه خوش است از دلبر
قرآن ز تو دلبر شنیدن + بر جهت نظاره کردن سخن از خدا شنیدن تمت تمام
بفضل تعالی بتاریخ ۲۲ ماه جمادی الاخر سنه ۱۲۷۳ هجری المقدس

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود — وین بحث با ثلاثه غساله می رود

مراد از ساقی مرشد کامل است و از سرو ذات مقدس حق است [illegible] مرتبه

تنزیه است و مراد از گل صفت محبوبیت است و مراد از لاله صفت

عاشقیت است یعنی ذات مقدس در حضرت [illegible] با وجود تنزیه

صفات دارد و مراد از این حروف صفات عاشقیت است

و خواص صفات معشوقیت است و مراد از غساله طهارت است

این است که اعود تنزیه و ملاحظه صفات عاشقیت است و ملاحظه

صفات معشوقیت غساله است و این صفا جهت طهارت

کامل توحید می باشد اگر ملاحظه ذات مقدس کند و ملاحظه صفات

کند در طهارت نقصان است اگر ملاحظه صفات کند

و ملاحظه ذات مقدس کند هم در طهارت نقصان است و سالک

کامل آن است که وحدت را در ذات مقدس و کثرت کند [illegible]

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود — وین بحث با ثلاثه غساله می رود

مراد از ساقی مرشد کامل است و از سرو ذات مقدس حق است [illegible] مرتبه

تنزیه است و مراد از گل صفت محبوبیت است و مراد از لاله صفت

عاشقیت است یعنی ذات مقدس در حضرت [illegible] با وجود تنزیه

صفات دارد و مراد از این حروف صفات عاشقیت است

و خواص صفات معشوقیت است و مراد از غساله طهارت است

این است که اعود تنزیه و ملاحظه صفات عاشقیت است و ملاحظه

صفات معشوقیت غساله است و این صفا جهت طهارت

کامل توحید می باشد اگر ملاحظه ذات مقدس کند و ملاحظه صفات

کند در طهارت نقصان است اگر ملاحظه صفات کند

و ملاحظه ذات مقدس کند هم در طهارت نقصان است و سالک

کامل آن است که وحدت را در ذات مقدس و کثرت کند [illegible]

صفات است [illegible] و در صفات حق [illegible]

[illegible] صفات [illegible]